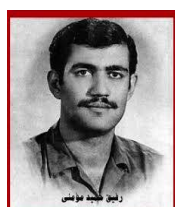




مهریوس ابراهیمی - یوزان بداللوئی - فریبه احمدی اسکویی - خیرین معتمد (فضیلت کلای) - یزدخت (عزال) ابی



صبا بیژن زاده

زیون مجید بویس



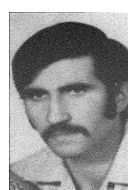
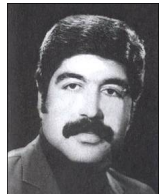
آن عاشقان شزره

آن عاشقان شزره، که با شب نزیستند  
رفتند و شهر خفته ندانست کیستند  
فریادشان موج شط حیات بود  
چون آذر خیش در سخن خویش زیستند  
مرغان پر کشوده طوفان که روز مرگ  
دریا و موج و صخره بر ایشان گریستند  
می گفتی: ای عزیز!  
" سترون شده ست خاک."  
اینک بین برابر چشم تو چیستند:  
هر صبح و شب به غارت طوفان روند و باز،  
باز آخرین شقایق این باغ نیستند



شهزاد (کلرخ مهدوی)

مینا طالبزاده شوشتری

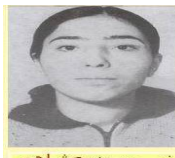
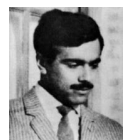


www.khormoa.tk

شفیعی کلکنی



اعظم السادات روحی هنگر



سیمین پنجه شاهی - نسرین پنجه شاهی



## آرمان‌های جنبش فدائی زنده اند!



چهل و شش سال از اعلام موجودیت جنبش فدائی گذشت. رفقای ما که در بهمن و اسفند ۱۳۴۹ و سال‌های پس از آن جان در راه مبارزه علیه دیکتاتوری نهادند، از آرمان‌هایی نیرو و انگیزه گرفتند که چهل و شش سال سرکوب بی‌رحمانه از سوی دو رژیم شاه و جمهوری اسلامی نتوانسته است آنها را نابود کند. یاد دلاوران سیاهکل از آن رو زنده و الهام بخش است که هیچ قدرت جباری قادر نیست انسان‌ها را از پیکار برای جهانی عادلانه تر و آزادتر باز دارد. جان باختگان جنبش فدایی، زندگی و آزادی را برای ستم دیدگان می‌خواستند و در این راه از گرانترین گوهری که داشتند، از زندگی خود گذشتند.

جنبش فدائی به فاصله کوتاهی پس از پیدایش، توانست اعتماد و حمایت بخش اعظم هواداران سوسیالیسم را در ایران به دست آورد. این استقبال گسترده اجتماعی ثمره ثابت قدم و وحدت کلام و عمل فداییان بود. اینکه از بهمن ۴۹ تا بهمن ۵۷ تقریباً همه فدائیان نسل نخست در مبارزه و زندانها و میدان اعدام جان باختند، در جریان و پس از انقلاب ده‌ها هزار از جوانان ایرانی با شور و شوق به صفوف فدائیان پیوستند.

امروز، با تکیه بر بیش از چهار دهه تجربه جنبش فدایی، وظیفه مقدم خود می‌دانیم که برای تشکیل سازمان واحد از نیروهای چپ که نزدیکی برنامه‌ای و سیاسی دارند، گام برداریم. ما همراه با این نیروها برای فرا رویدن این همگرایی برنامه‌ای و سیاسی به وحدت تشکیلاتی می‌کوشیم. هدف ما ایجاد سازمانی واحد با مضمون حزبی است که از آزادی، دموکراسی، حقوق بشر، عدالت اجتماعی، سوسیالیسم، محیط زیست سالم، برابری جنسیتی و همبستگی دفاع کند. جای این نیرو در صحنه سیاست ایران خالی است. در شرایطی که حکومتی استبدادی کماکان به سرکوب مبارزات مردم ایران برای این اهداف انسانی ادامه می‌دهد، در شرایطی که دولت دست راستی آمریکا ایران را تهدید به جنگ می‌کند، نیروهای چپ و دمکرات ایران باید به برآمدی متحد علیه وضع موجود و خطرناکی که تلاطم این وضع ایجاد می‌کند، دست یابند. تلاش سیاسی امروز ما متوجه این هدف است. ما در این راه، دست همکاری به سوی همه رفقا و دوستانی دراز می‌کنیم که مانند ما دغدغه آزادی و عدالت و همبستگی دارند و می‌خواهند مردم ما فراتر از بد و بدتر، گزینه‌های دیگری نیز پیش رو بیابند.

**هیئت سیاسی - اجرایی سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت)**

۱۸ بهمن ۱۳۹۵ (۶ فوریه ۲۰۱۷)

## رفیق تقی افشانی نرده را از دست دادیم



در دیرینه جنبش فداییان خلق ایران دکتر محمد تقی افشانی نرده در پی پیکاری سهمگین با عفریت مرگ، سرانجام ششم بر جهان بست و دوستداران بسیار خود را در اندوه نشاناند. همه ما انسانی را از دست دادیم که نام ماندگاری - تاریخ جنبش چپ ایران و تاریخ فداییان خلق دارد.

رفیق افشانی بزرگ شده شهر ارومیه و فارغ‌التحصیل از دانشکده پزشکی تبریز بود. انسانی فروتن با اخلاقی والا و تجلی رفاقت و شرافت. او در هر محیطی که قرار می‌گرفت احترام به خود را در اطرافیانش بر می‌انگیزد، اعتمادی عمیق جلب می‌کرد و با رفتار آموزنده‌اش همین اعتماد را هم پاس می‌داشت. تقی انسان واقع‌بین و منصفی بود. او آن‌هنگام که از دیگری تحسین می‌شنید کوشش می‌کرد صادقانه از ضعف‌هایی بگوید که از خودش سر زده بود و زمانی هم که با قضاوتی یکسویه نسبت به انسان دیگری مواجه می‌شد، ارزش‌های او را بر می‌شمرد.

تقی افشانی از پیشگامان جنبش فدایی خلق بود و در تشکیل و مدیریت یکی از چهار شبکه اولیه "گروه پویان- احمد زاده- مفتاحی" نقش بارزی داشت. او در کنار رفیق اسد مفتاحی، با بنیان گذاشتن شبکه دانشگاه تبریز این گروه، در پروراندن و گسترش دادن آن سهم شایسته‌ای ایفاء کرد. تقی در سال ۵۰ در تور ساواک افتاد و در زمره یکی از رفقای اولیه چریک‌های فدایی در آمد که سخت شکنجه شد و مقاومت تحسین برانگیزی از خود نشان داد. او در چهل و پنج سال بعدی عمرش و تا دم مرگ از سر درد شدید ناشی از ضربات مشت و شلاق سربازجوی معروف عضدی رنج برد.

افشانی محکوم به اعدام شد و لی در آخرین روزهایی که چشم انتظار مرگ در میدان چیتگر بود، حکمش به زندان ابد کاهش یافت و مدتی نگذشته بود که با گروهی از زندانیان به زندان شیراز تبعید شد. تقی در میان زنده‌ماندگان از موج کشتار سال ۵۰ چریک‌های فدایی خلق، جایگاه ویژه‌ای داشت. او نه تنها چون بقیه رفقا شور انقلابی این جنبش را نمایندگی می‌کرد، سخنگوی طراز اول شعور آن نیز بود. افشانی بخاطر تسلط بالایی که بر دیدگاه‌های نظری گروه داشت به زودی جایگاه یک مرجع تئوریک در تشکیلات زندان را یافت. دوست و رفیق، او را به خردورزی می‌شناختند.

این موقعیت گروهی اما نه تنها هیچگاه تقی را از جستجوگری و نقد مداوم اندیشه و باور باز نداشت، بلکه او را هر چه بیشتر وادار کرد تا رسالت خود ویژه‌اش در این عرصه را فزونی‌تر بفهمد و پایبندی بیشتری به آن نشان دهد. او برخوردار از ذهنی پرسشگر، به تجربه و تحقیق علمی باور داشت و در همه سال‌های زندان و علیرغم سردردهای شدیدی که از آن همیشه در عذاب بود، حتی لحظه‌ای هم از مطالعه و بازبینی در دیدگاه‌های خود و گروه و سازمان دست نکشید و آنی را در خودآموزی و آموزش دادن‌ها از دست نداد. تقی همه اینها را هم بر متن همان فروتنی و وقار خاص خود و با حفظ موضع ایستادگی شرافتمندانه‌اش در برابر فشار و شکنجه زندان پیش برد.

سال انقلاب ۱۳۵۷ تقی افشانی جزو آخرین گروه از زندانیان سیاسی بود که از زندان شاه آزاد شد و به گرمی مورد استقبال مردمی قرار گرفت. تقی در همه این سال‌ها و تا واپسین دم زندگی‌اش بر آرمان‌های انسانی خود باورمند ماند و با تاکید مداوم بر آزادی و سوسیالیسم، در دفاع از اصالت‌های راه طی شده، و در نقد آن گذشته سرشار از خود گذشتگی‌ها نشان داد که همگان حق داشته‌اند او را نمادی از نسل آرمانخواه، جستجوگر و حقیقت‌جوی دهه چهل بشناسند.

تقی مدت مدیدی بود که از بیماری پارکینسون رنج می‌برد و در این اواخر دیگر هیچ رمقی برای او باقی نمانده بود. او اما از این شانس بزرگ برخوردار بود که همسر و یاری را در بالین خود داشته باشد که تیماری شبانه روز او را بر عهده داشت و در مراقبت از همسر سنگ تمام می‌گذاشت. یار و یآوری که، تحسین و احترام هر به دیدار آمده تقی و هر جوای دوران او را بر می‌انگیزد.

ما، درگذشت این یار خردورز مظهر اصالت را به همه فدائیان و آنانی که تقی را می‌شناختند و قدر می‌نهادند تسلیت می‌گوئیم و در این اندوه همگانی، همسر مهربان او را بهمراه همه بازماندگانش همدلیم.

نام و خاطره رفیق تقی افشانی نرده، ماندگار است.

**دبیرخانه شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)**

۱۷ بهمن ماه ۱۳۹۵ (۵ فوریه ۲۰۱۷)

## سیری در حیات سازمان و کیستی امروزین آن\*



سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، حاصل تحول و فراوروی جریان تاریخی "فدایی خلق" به سازمان چپ دمکرات با آرمانخواهی سوسیالیسم دمکراتیک است.

آن بخشی از فداییان خلق که بیشترین تعداد از وارثان جنبش "چریک های فدایی خلق ایران" را در بر داشت، از پی رخدادهای نخستین دو سال پس از انقلاب ۱۳۵۷، با نام "سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت)" فعالیت خود را ادامه داده است. حفظ تشخص "فدایی خلق" در نام این سازمان، یادواره‌ائی از خاستگاه تاریخی آنست، و قید "اکثریت" صرفاً معطوف به جایگاهی که، این سازمان طی تحولات نظری - سیاسی سال‌های آغازین انقلاب در آن قرار گرفت.

### دهه نخست: سال‌های مبارزه مسلحانه

جریان انقلابی "چریک های فدایی خلق ایران"، خیزشی بود از سوی جوانان مارکسیستی که برای برپایی "حکومت خلقی" با چشم انداز نیل به سوسیالیسم در ایران، رویکرد پیکار مسلحانه را برای براندازی رژیم دیکتاتوری شاه برگزیدند. این جنبش رادیکال که بخش اصلی مبارزه مسلحانه نوپدید در ایران را تشکیل می‌داد، محصول یک دهه رهجویی‌های فکری و عملی جوانان چپ و عمدتاً برخاسته از محیط دانشگاهی بود. جوانانی که، با داعیه جبران خطاها، سستی‌ها و ناکامی‌های نسل پیش از خود، و با عزیمت از هم نقد و هم نفی کرده‌ها و ناکرده‌های دو مولفه چپ و نهضت ملی دهه‌های بیست و سی خورشیدی، بر آن بودند که با درانداختن طرحی نو، راه مبارزه توده‌ها گشوده شود. زیست و پرورش آغازگران این جنبش، از یکسو در فضای تاثیر پذیری آنان از رادیکالیسم مبارزاتی جهان دوران خویش؛ انقلابات توده‌ائی قهرآمیز، مبارزات چریکی در آمریکای لاتین و نهضت‌های مسلحانه رهابخش ملی به ویژه در منطقه ما طی شد و از سوی دیگر، متأثر از برخی نوآوری‌ها در اندیشه چپ جهانی، شکل‌گیری نهائی این جنبش اما، در گذر از پاره‌ای تجارب عملی - تشکیلاتی خود آنان در قالب مبارزات محفلی - گروهی طی دهه چهل خورشیدی با دیکتاتوری رو به تشدید فرجام یافت. "چریک فدایی"، فرزند زمانه انقلاب‌ها و رویکردهای طغیان انقلابی در گستره جهان بود و نیز واکنش قهر آلود به قهرحاکم در ایران. این رویکرد انقلابی درمقابله با دیکتاتوری شاه، سرانجام در پی حمله پیشستانانه گروهی از باورمندان آن در روز ۱۹ بهمن ماه سال ۱۳۴۹ به پاسگاه ژاندارمری "سیاهکل" بود که توانست بروز سیاسی - عملیاتی آشکار در سطح کشوری بیابد و پس از مدت کوتاهی در قامت "چریک فدایی خلق" سر برآورد. تاکید بر استقلال رای در

قبال دو قطب کمونیستی درعین اعلام همبستگی بین‌المللی با جنبش‌های انقلابی، اتخاذ روش رادیکال در استراتژی و تاکتیک مبارزاتی و در همانحال ابراز پایبندی به موازین مارکسیسم - لنینیسم، بیانگر خطوط تمایز و اشتراک همزمان "چریک‌های فدایی خلق" بود با نسل چپ قبل از خود. "چریک فدایی"، مظهر گسست عملی رادیکال از چپ پیش از خود، و در عین حال تداوم پیوستگی نظری بود با همان چپ در کلیت آن؛ و همین را هم مصداق "جنبش نوین کمونیستی ایران" قرار داد.

"چریک های فدایی خلق ایران"، به پشتوانه جانفشانی‌هایشان در مبارزه با رژیم دیکتاتوری شاه، توانستند در زمان کوتاهی با احراز موقعیت محوری در جنبش چپ ایران، بدل به کانونی برای جذب بیشترین نیروی این جنبش شوند. اگرچه رژیم شاه توانست در جریان این مبارزه مسلحانه نزدیک به دویست نفر از اعضای این سازمان چریکی و هر چهار ترکیب رهبری در این دوره از حیات آن را از بین ببرد، اما نتوانست ادامه حیات و فعالیت آن را متوقف کند. جنبش چریکی که از همان فردای برآمد خود موفق شده بود فضای روشنفکری و جنبش دانشجویی ایران را زیر تاثیر خود بگیرد، توانست علیرغم ضربات سنگین وارده بر آن، بر جای خود باقی بماند و در آستانه انقلاب و بعد آن، چونان چپ مستقل آزمون پس داده در مبارزه سرسرخانه علیه دیکتاتوری و ایفاگر نقش در پیروزی انقلاب، اعتبار سیاسی و اخلاقی بس چشمگیری در فضای سیاسی کشور و محبوبیتی گسترده در سطح طبقه متوسط جدید و نیز بخش‌هایی از کارگران و فرودستان جامعه بدست آورد. در شرایط سیاسی نوین پس از انقلاب، "سازمان چریک های فدایی خلق" مورد حمایت عمومی بخشی از سکولارهای جامعه و کارگران پیشرو قرار گرفت، به نقطه امید و تکیه گاهی برای خیزش‌های دمکراتیک و حرکات مطالباتی نوین بدل شد و در نتیجه، بمثابة بزرگترین اپوزیسیون حکومت دینی جدید، موقعیت برآمد اجتماعی - سیاسی گسترده‌ائی یافت. و این، در حالی بود که "سازمان چریک های فدایی خلق ایران" طی سال‌ها تقابل بسیار خشن دو قهر حکومتی و انقلابی با یکدیگر - که خود البته در تشدید این فضای قهرآمیز سهم داشت - گروه بزرگی از کادرهای مجرب خود را از دست داده بود. اگر موجودیت و موقعیت این سازمان در آستانه و فردای انقلاب، دستاورد سال‌ها مبارزه فداکارانه و پیگیرانه آن بود علیه رژیم شاه، کم توانایی سیاسی آن اما، متأثر از قربانی دادن‌های سنگین ناشی از همین مشی مسلحانه.

### در پی استقرار جمهوری اسلامی

سازمان در اولین سال پس از انقلاب به مثابه بزرگترین تشکیلات چپ ایران، فعالیت سیاسی و سازمان‌گرایانه نوینی را در پیش گرفت. در مسیر مشارکت برای تاسیس نظام سیاسی نوین در کشور و قانون اساسی جدید گام برداشت، ولی به خاطر ناروشن بودن محتوی جمهوری اسلامی و

غیردمکراتیک بودن روش رای گیری "جمهوری اسلامی، آری یا نه؟" و نیز به دلیل غیردمکراتیک بودن روند تدوین قانون اساسی و حاصل ضد دمکراتیک آن، به جمهوری اسلامی و قانون اساسی رای نداد. سازمان از چنین جایگاهی، به مشی انتقادی تند هم علیه لیبرالیسم متجلی در دولت موقت قدرت جدیداً مستقر برخاست و هم به مخالفت با تحمیل‌های سیاسی، انحصارطلبی‌های مستبدانه و واپس‌ماندگی فرهنگی و اجتماعی متبلور در هسته اصلی قدرت. اتخاذ این مشی، عمدتاً به تقصیر قدرتمداران حاکم و قسماً بی‌تجربگی‌های سازمان، منجر به تنش‌های حاد سیاسی بین دو طرف شد و در بعضی مناطق کشور، حتی تا حد مقابله قهرآمیز پیش رفت. اما این اولین سال حضور ارگانیک سازمان در مبارزات اجتماعی بزرگ ابعاد آنهم در شرایط بسیار بفرنج ناشی از حاکمیت بلامنازع پوپولیسم دینی بر کشور و نبرد "که بر که" در درون قدرت، با گرفتار آمدن سازمان در چنبره آزمون‌های حساس و پر مخاطره همراه شد و آن را در بحران هویت نظری، برنامه‌ای، سیاسی و روشی عمیقی فروربرد. بحرانی که زمینه‌های آن البته در فکر و سیاست و روش‌های فدائیان طی سال‌های قبل از انقلاب وجود داشت و در اوضاع تازه، فقط شتابی مضاعف یافته بود.

بروز اختلافات سیاسی و نظری جدی در صفوف سازمان، چه ناشی از چالش‌های تئوریک و متدیک بجا مانده از دوران مبارزه چریکی و چه تنش‌های بیشتر و بزرگتر برخاسته از شرایط بحرانی پس از انقلاب، آنهم در مختصات اندیشه و رفتار غیر دمکراتیک، سرانجام سازمان آن زمان را به جدائی‌ها کشاند که اولی آن، جدائی جریان "چریک های فدایی خلق" در بهار سال ۱۳۵۸ از سازمان بود و پیامد عمده‌ترین صفتبندی در سازمان طی پلنوم پائیز ۱۳۵۸ نیز، انشعاب بزرگ "چریک‌ها" به دو بخش اکثریت و اقلیت در اواخر بهار ۱۳۵۹.

طی سال‌های ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۱، بخش "اکثریت" کوشید تا خود را کاملاً در شکل و سیمای یک سازمان سیاسی سامان دهد، در معادلات سیاسی کشور نقش فعال مداخله‌گرایانه داشته باشد و به نیروی سازمانگر مبارزات متنوع اجتماعی - سیاسی در صحنه کشور و در درجه نخست طبقه کارگر و زحمتکش‌ان بدل شود. این رویکرد سیاسی، که بر تلاش‌های تکاملی پیش از انقلاب "چریک فدایی خلق" در تبدیل مرحله به مرحله آن از یک گروه چریکی به سازمان نظامی - سیاسی و سپس به حزبی سیاسی - نظامی با برآمد ایدئولوژیکی متکی بود، در کلیت خود اراده‌گردنی مستولانه بود. جهت‌گیری این اراده منطقی اما، زیر تاثیر شرایط عینی پیچیده از یکسو و ضعف توانمندی فکری - سیاسی رهبری سازمان در تبیین صحیح روند‌ها و عدم تجهیز آن به تئوری تبیین‌کننده انقلاب و حکومت برآمده از دل آن از سوی دیگر، از نوجوئی‌های خلاقانه بازماند و راه برون رفت از بحران، عمل به فرمول‌های غالب بر "جنبش جهانی کمونیستی" فهم شد....

ادامه در صفحه ۴

## نام یار دیرینه، "ولی جعفریان" را از یاد نمی بریم



پیام به مراسم یادبود رفیق "ولی جعفریان"

زمانی که خبر درگذشت رفیق "ولی" را شنیدیم، جملگی در اندوهی ژرف فرو رفتیم. می دانستیم که او چه انسان بلندطبع و دوراندیشی بود و ما، چه گرمای یاری از دست دادیم. "ولی" که در سازمان وی را "پرویز" می نامیدیم، به فروتنی، مهربانی و آفرینندگی نام‌آور بود. هر آنی از ما که وی را از نزدیک می شناخته و در برهه‌ای با او بوده است، از این مرگ نا بهنگام افسوس بسیار خورد.

رفیق "ولی جعفریان" از نخستین همراهان جنبش فدایی خلق بود. او از سال ۱۳۵۰ تا ماه‌های پیش از انقلاب، هفت سال از جوانی خود را در زندانها گذراند و رنج شکنجه و تبعید را تحمل کرد. او تا آخر عمر خود از سردرد مزمن حاصل همین دوران رهایی نیافت. "ولی" در میان زندانیان سیاسی، به شخصیتی موقر شناخته می‌شد و مورد ارج از سوی همگان بود. در زندان مشهد و در فضای ویژه آن زمان زندان، برای مدتی وظیفه نمایندگی جمع فداییان در رابطه با دیگر زندانیان سیاسی را به گردن گرفت و آنرا به شایستگی پیش برد. او همانجا نشان داد که در زمینه تنظیم مناسبانی خردمندانه و سازنده بین جریان‌های سیاسی، فردی است توانمند.

"ولی جعفریان" همین توانایی خود را در سال‌های نخست بعد انقلاب در مناسبات سازمان با دیگر جریان‌های سیاسی هم بکار گرفت و با بردباری و ظرافت هوشمندانه‌ای که در خود داشت بگونه‌ای کامیاب وظیفه حساس محوله را بجا آورد. تابستان سال ۱۳۶۱ رفیق "ولی جعفریان" به عضویت کمیته مرکزی سازمان درآمد و در این سمت، مسئولیت در روابط عمومی و دبیرخانه سازمان را بخوبی پیش برد. گرچه فعالیت در دبیرخانه نیمه مخفی آنزمان آستن خطرهای خاص خود بود اما چنین خطرانی هیچگاه به کمترین سست پای در "ولی" منجر نشد. او فداکارانه کارهایی را که بر عهده‌اش بود به امانت انجام داد.

رفیق "پرویز" ما، در پی مهاجرت ناخواسته‌اش به خارج از کشور، وظیفه سردبیری نشریه "اکثریت" را بر عهده گرفت و در مقام مدیری شایسته، آنرا به مدت پنجسال به گونه‌ای کامیاب اداره کرد. او طی مدیریت‌اش بر این نشریه، توانست متکی بر روحیه آزاد منشانه‌ای که داشت و با الهام گرفتن از استعداد نواندیشی در خود، نقش نافذی در ترویج نگاهی باز و قلمی آزاد ایفاء کند. اندیشه و بیان باز در کادر تعهدات حزبی، ثبت کارنامه سیاسی اوست.

رفیق "پرویز" به‌مراه دیگرکارکنان این نشریه در بازتاب جنایات جمهوری اسلامی طی فاجعه ملی سال ۶۷، نقش ماندگاری از خود برجای گذاشت. این انسان حساس و انساندوست اما، متأثر از انواع ناملایمات موجود و بیش از همه همین کشتار بیرحمانه خمینی، آسیب روحی بزرگی دید و تا آخر عمر خویش نتوانست از زخم وارده از این جنایت بر روح و روانش دمی آسوده بماند. شرافت وی که به او اجازه نداد تا از یاد بردار این شرارت فراموش ناشدنی را. "ولی"، انسانی بود متعهد به ارزش‌ها.

از "ولی جعفریان" یادگارهای بسیار داریم و در زمره آنها و مقدم بر همه، یار عزیزمان "زهره"، و عزیزان - "صدف" و "بهن" را. شورای مرکزی سازمان از سوی همه اعضاء و هواداران خود درگذشت این دیرینه یار را به همه انانی که دل در آزادی و عدالت دارند و پیش از همه، به "زهره" و دو فرزند یادگار وی صمیمانه تسلیت می‌گوید. ما یقین داریم که نام "ولی جعفریان" - رفیق "پرویز" ما - نامی است ماندگار که از آن همواره به نیکی و احترام یاد خواهد شد.

دبیرخانه شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

۱۷ بهمن ماه ۱۳۹۵ (۵ فوریه ۲۰۱۷)

### سیری در حیات ...

ادامه از صفحه ۳

مطابق این انتخاب، درعرصه نظری رویکرد تحلیل رفتن آئین‌مندان در جهان بینی مارکسیسم - لنینیسم از نوع رسمی آن و پذیرش انترناسیونالیسم پرولتری با قرائت "سوسیالیسم عملاً موجود" در پیش گرفته شد؛ و در عرصه سیاسی، پیشه کردن سیاست اتحاد - انتقاد در برابر جمهوری اسلامی. سیاستی مبتنی برارزایی متوهمانه پیرامون امکان "شکوفایی" جمهوری اسلامی در راستای غلبه بر جهات ارتجاعی‌اش، و در نتیجه، پدیداری اتحاد سازمان با حکومتی آزادی‌ستیز و بنیادگرا. حکومتی که، در دید آنروزین سازمان نیرویی تلقی شد که گویا دیدگاه‌های ارتجاعی و انحصارطلبانه‌اش، فرعی است بر اقدامات آن در زمینه دفاع از منافع "مستضعفان" و ستیز با "قدرت‌های امپریالیستی".

محصور ماندن در این تبیین‌های نظری - سیاسی، سازمان را تا حد یک حزب محبوس در نگاه بسته ایدئولوژیک نگه داشت و به لحاظ جایگاه سیاسی، آن را بر خلاف آرمان‌ها و هدف استراتژیک‌اش عملاً در جبهه پوزیسیون حکومت دینی قرار داد. سیاست عملی غرب ستیزانه زیر شعار "مرگ بر امپریالیسم جهانی" به سرگردگی امریکا، کم بها دادن به دستاوردهای مثبت بشریت در غرب که از جمله در عناد با لیبرالیسم متجلی شد، بی‌باوری عملی به لزوم استقرار

دمکراسی در کشور و کم بها دادن به رابطه ناگسستنی آزادی با عدالت اجتماعی، نقاط مشترک عمومی فکر و عمل سازمان آنزمان با حکومت مستبد دینی "خارجی ستیز" را رقم زد و اتخاذ مشی "اتحاد - انتقاد" بر بستر چنین اشتراکاتی از سوی سازمان را جنبه عملی داد.

این جهت‌گیری، خدشه‌ای جدی براعتبار مبارزاتی سازمان وارد آورد و مانع از ایفای نقش چپی دمکرات در آن برهه حساس از حیات سیاسی کشور شد.

### نوزایی سازمان در طول دهه شصت تحولات دمکراتیک!

روحیه نقد، راز پیدایی، ماندگاری و پویایی "فدایی خلق" است. بهمین اعتبار هم بود که رویکرد حمایتی سازمان در قبال جمهوری اسلامی و نظریه‌های توجیه کننده آن بهیچوجه نمی‌توانست از ضربات طغیان این خصلت اخلاقی و ارزشی مصون بماند. هم نماد، نقد، دیگر بار روح سازمان را تسخیر کرد.

از اوایل سال ۱۳۶۲ نگاه انتقادی به سیاست حمایتی سازمان از جمهوری اسلامی و اندکی بعد در ادامه‌اش به تئوری‌های ناظر بر آن و سرانجام تعمیم این بازبینی‌ها در برخورد با امر حزبیت و مناسبات درون و برون حزبی، سرتاسر "سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت)" را فراگرفت. این مسیر اگر چه آسان طی نشد و در جریان آن جان‌سختی‌ها در باورها و رفتارهای دیروزین نسبت به تحولات از سوئی و نیز تدریجی‌ها از دیگر سو سربرآوردند، اما فرجام راه طی شده و حاصل تلاش صورت

گرفته در جریان آن، سرانجام دگرگونی‌های بنیادین بود در نگرش، برنامه، رفتار و نوع مناسبات حزبی در سمت وداع سازمان با دیکتاتوری و آمریت.

درون مایه این روند بازنگری در فکر و عمل دیروزین سازمان، در جوهر خود عبارت بود از: رهایی از تقید ایدئولوژیک، بازنگری و نواندیشی در مقوله دمکراسی، فهم ژرف آزادی، و نفی هر نوع دولت ایدئولوژیک. به دیگر سخن، باز شدن چشم سازمان بر دمکراسی و آزادی به مثابه دستاوردهای تاریخی همه بشریت و رو آوردن عمیق و خلاق سازمان به این دو در همه جهات، ضمن پایبندی اش به نگرش طبقاتی و انتخاب اجتماعی و باورمندی آن به عدالت اجتماعی و سوسیالیسم.

در این روند بغرنج که طبعاً نمی‌توانست از انواع تناقض‌ها و رسوبات نگاه‌های پیشین بکلی برکنار بماند، سازمان، سوسیالیسم را دیگر نه در پارادایم "دیکتاتوری پرولتاریا"، بلکه در کادر آن نوع از گفتمان و نظام ارزشی دادگستر دادخواهانه و مبتنی بر آزادی فهمید که بنا به آن تنها به مثابه یک فرایند آگاهانه شکل‌گرفته است. فرایندی، نه از طریق انقلاب سوسیالیستی، که با مهندسی اجتماعی سنجیده و تدریجی بر زمینه‌های ضرور تاریخی فراهم آمده و با ایجاد و گسترش ارزش‌های سوسیالیستی و مشارکت دمکراتیک و آزادانه نیروهای ذینفع در تحول سوسیالیستی و در سایه فرهنگ و تکنولوژی پیشرفته. ...

ادامه در صفحه ۲۰



## جنبش فدائی، فریاد عدالتخواهی

### بداله بلدی

هر رویداد تاریخی را باید با توجه به مجموعه شرایط سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و دیگر عوامل روز آن مورد ارزیابی قرارداد. جنبش فدایی که یکی از فراگیرترین و تاثیر گذارترین جریان های سیاسی از آغاز تولد تاکنون می باشد را نیز نمی توان بدون در نظر داشت. مجموعه شرایط آن زمان مورد قضاوت قرار داد. از جمله عواملی که در پیدایش جنبش فدایی تاثیر داشتند می توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱- خود کامگی شاه محمد رضا پهلوی که پس از کودتای ۲۸ مرداد و سرکوب وقایع سال ۲۷ و برخورداری از حمایت امریکا و با اتکا به درآمد سرشار نفت، قدرت ساواک و ارتش و تبلیغات رسانه های گروهی پایه های دیکتاتوری خود را محکم تر می کرد، حتی حاضر به مشورت و رایزنی با نزدیکان خود نبود و منتقدین درونی رژیم را نیز تحمل نمی کرد؛

۲- ممنوعیت فعالیت احزاب سیاسی پس از سال ۲۲ نه تنها احزاب و سازمانهای چپ و دموکرات حق فعالیت نداشتند بلکه احزاب تشکیل دهنده جبهه ملی که خواهان فعالیت در چهارچوب قانون اساسی بودند نیز از حق مشارکت و اظهار نظر محروم بودند، مهندس بازرگان رهبر نهضت آزادی بهنگام محاکمه در دادگاه نظامی در سال ۴۴ در دفاعیات خود گفت «ما آخرین گروهی هستیم که با شیوه مسالمت آمیز با شما برخورد می کنیم.»؛

۳- شکست گروههای سیاسی فعال بدون اثرگذاری در جامعه. در سالهای اولیه دهه ۴۰ چندین گروه روشنفکری و دانشجویی بطور مخفیانه به مبارزه برعلیه رژیم شاه برخاستند که بیشتر فعالیت شان در عرصه های پخش اعلامیه و رد و بدل کردن جزوات و کتابهای ممنوعه و تشکیل جلسات بحث و گفتگو پیرامون مسائل سیاسی روز ایران و جهان، کار در کارخانه ها و یا تحقیق و پژوهش در باره اوضاع اقتصادی و اجتماعی ایران بود از معروفترین این گروهها ساکا و جریان بودند. که تمامی اعضای آن دستگیر شدند، و فعالیت شان خاتمه یافت. همچنین تلاش حزب توده برای احیای فعالیت حزب که به نام تشکیلات تهران نامگذاری شد بسبب نفوذ ساواک و عدم امکان تبلیغ و پیوند با توده های مردم نا کام ماند؛

۴- ممنوعیت ایجاد تشکیلات صنفی و نهادهای مدنی تشکیلات صنفی مانند سندیکای کارگران، کانون وکلا، انجمن معلمان، انجمن دانشجویان سازمان نظام پزشکی و کانون نویسندگان هیچکدام نمی توانستند مسئولان خود را آزادانه برگزینند بلکه مسئولان از سوی مقامات ذریب برگزیده می شدند یا ساواک باید صلاحیت آنانرا تایید می کرد؛

۵- عدم آزادی مطبوعات در دهه چهل سانسور مطبوعات و کتاب بشدت توسط ساواک اجرا می شد، مطبوعات بهیچ وجه قادر نبودند که کوچکترین انتقادی را در باره عملکرد رژیم بازتاب دهند و اکثریت مطبوعات در خدمت تحکیم پایه های رژیم بودند و صاحبان بزرگترین روزنامه ها وابسته به رژیم بوده و نماینده مجلس سنا بودند، کتاب نیز مورد سانسور قرار میگرفت. بویژه کتابهایی که در چارچوب افکار و عقاید سوسیالیستی بود حق انتشار نداشت، و حتی واژه هایی مانند شب، جنگل و ستاره در اشعار شاعران سانسور می شد؛

۶- رشد مبارزه چریکی در جهان آغاز مبارزه چریکی در کشورهای امریکای لاتین تو پاماروها در اروگوئه و برزیل و ساندینست ها در نیکاراگوئه و همچنین آغاز مبارزه مسلحانه توسط گروههای چپ در اروپای غربی مانند ارتش سرخ در آلمان و بریگادهای سرخ در ایتالیا و ارتش سرخ در ژاپن که اعضای آن برای دفاع از خلق فلسطین همدوش چریکهای فلسطینی، علیه اسرائیل مبارزه می کردند و تشکیل سازمان راه انقلابی در ترکیه که به مبارزه مسلحانه علیه رژیم ترکیه بیاخاستند؛

۷- مبارزات ضد تبعیض نژادی در کشور افریقای جنوبی و رودزیا در افریقا و مبارزه پلنگان سیاه در امریکا علیه تبعیض نژادی؛

۸- دفاع یکپارچه و فداکارانه مردم ویتنام علیه اشغالگران و نبرد مردم فلسطین علیه رژیم اسرائیل نکات ذکر شده عواملی بودند که در فراروتیدن مبارزه مسلحانه تاثیرگذار بود.

در دهه چهل بویژه نیمه دوم آن جامعه ایران تغییرات و تحولات ژرفی را از سر می گذراند اصلاحات ارضی و اعزام سپاه دانش به روستاها مناسبات اقتصادی و فرهنگی روستا را تا حدودی دگرگون کرده بود. سرمایه داری وابسته با شتاب گسترش می یافت، و سرمایه داران پایگاه فنودالها و روسای عشایر را در حاکمیت و مجلس اشغال می کردند. طبقه کارگر از نظر کمیت در حال رشد بود، اما اکثراً از تخصص بی بهره بودند مهاجرت از روستا به شهر ها فزونی گرفت، دانشگاههای جدیدی احداث شد و بر تعداد دانشجویان افزوده می شد، سازمانها و ادارات و نهادهای دولتی و خصوصی بیشتری تاسیس می شد، رسانه های گروهی بویژه تلویزیون که فراگیرتر و موثرتر از رسانه های دیگر بود هر چند که در خدمت تبلیغات برای رژیم بود، اما مردم را بیش از گذشته با اخبار و تحولات سیاسی ایران و جهان و دستاوردهای علمی و فرهنگی آشنا می کرد.

اما با توجه به تملر تحولات فوق وجه مشخصه رژیم شاه دوگانگی آن بود، از یک سو جامعه در حال گذار به جامعه ای نسبتاً مدرن و صنعتی بود، اما کشور با همان شیوه خودکامگی اداره میشد. ساواک عرصه را بر روشنفکران تنگ کرده و در همه جا حضور داشت، و افزون بر آن فقر و محرومیت همچنان وجود داشت، و اختلاف طبقاتی ژرفتر می شد و حلیی آبادها در اطراف شهرها برپامی شد مناطق محروم کشور مانند استان بلوچستان، کردستان، ایلام حاشیه کویر و جنوب خراسان و سواحل خلیج فارس و محله های فقیرنشین شهرها از امکانات اقتصادی، آموزشی و بهداشتی اندکی برخوردار بودند، و آسیبهای اجتماعی مانند اعتیاد و فحشا نیز در حال گسترش بود. در چنین دورانی کشور نیاز به تحولی بنیادین در عرصه سیاسی داشت و مشارکت مردم را در سرنوشت خویش می طلبید، و وجود نمادهای مدنی و مستقل و دموکراتیک ضروری بود، اما خودکامگی شاه با سیر تحولات جامعه، عدالت خواهی و مطالبات و خواسته های توده های مردم در تضاد بود و در چنین شرایطی این فریاد درد و رنج توده های محروم و تهیدست بود که از سینه فدایی بر سکوت آن سالها طنین افکند، و بخشی از مبارزات عدالت خواه میهن مان را که خواهان بهروزی مردم بودند به صفوف جنبش پیوسته و آگاهانه جاودانه شدند و صفحاتی از تاریخ مبارزاتی کشورمان را که آکنده از عشق به توده های محروم بود را رقم زدند.

در آن سالها تنها جنبش فدایی نبود که بمبارزه مسلحانه روی آورد در سال ۴۹ گروهی از جوانان مذهبی طرفدار نهضت آزادی نیز بمبارزه مسلحانه روی آوردند و سازمان مجاهدین خلق را بنیاد نهادند. بیش از آن در سال ۴۶ گروه شریف زاده و ملا آواره در کردستان و گروه داریوش نیک گو در منطقه اورامانات در کرمانشاه نیز با توسل به مبارزه مسلحانه به مبارزه با رژیم شاه برخاستند. در سال ۴۹ نیز گروه آرمان خلق و در سال ۵۲ گروه دکتر اعظمی در لرستان و گروه ابوذر در نهاوند نیز برای مبارزه با رژیم شاه مبارزه مسلحانه را برگزیدند و پیش از آنان گروه فلسطین نیز برای فراگیری دوره جنگ های چریکی عازم فلسطین بودند که دستگیر شدند بدیهی است که مبارزه مسلحانه جنبش فدایی به دلیل اراده گرایی و وجود مواعنی برای پیوند با مردم و درنده خوئی ساواک و عدم آمادگی جامعه نمی توانست به پیروزی دست یابد. اما آرمانهای انساندوستانه فدائیان که بر سر آن جان باختند همچنان آرمان میلیونها انسان عدالتخواه می باشد، و نباید فراموش کرد که پیشگامان جنبش فدائی از برجسته ترین و فرهیخته ترین جوانان دوره خود بودند که هر کدام در عرصه های ادبی، علمی، اجتماعی یا پژوهشی آثار ارزشمندی از خود بر جای نهادند امید است که در روند مبارزات آزادیخواهانه و عدالت جویانه مردم میهن مان دیگر نیازی به مبارزه مسلحانه نباشد و مردم با توسل به شیوه های اعتراض آمیز اعتصاب و نافرمانی مدنی به آرمانهای خود دست یابند. اما باید از عشق انشین بنیانگذاران جنبش فدائی به مردم نیز بیاموزیم و آنرا الگوی آرمان خود قرار دهیم، و سخن زنده یاد بیژن جزنی را بخاطر بسیاری که گفت همه اعتبار ما در پیوند با مردم است و در پیوند با اینکه چه سهمی در برداشتن باری از دوش آنان و کاستی درد و رنجی که متحمل آند بر عهده بگیریم.

## خرم آن نغمه که مردم بسپارند به یاد

احمد فرهادی



در زندگی اجتماعی هر کشوری رویدادهای فراوانی رخ می‌دهند که بسیاری از آن‌ها خیلی زود، حتا گاهی زودتر آثارشان، از یادها می‌روند. تنها رویدادهای اندکی هستند که عمر به یاد ماندنشان درازتر است، گاهی درازتر از تاثیراتشان و حتا درازتر از طول عمر انسان‌های هم‌عصرشان. یکی از این رویدادها، حماسه سیاهکل است که نمادی شد بر تشکل‌یابی نسل سوم چپ ایران در سده بیستم.

سلسله پهلوی زمانی به حکومت رسید که در ایران تلاش برای گذر به جامعه‌ای روزآمد از مدت‌ها پیش آغاز شده و بعنوان مهمترین اقدام، ساختار سیاسی حاکم بر کشور از سلطنت مطلقه پادشاهی به سلطنت مشروطه پادشاهی تغییر کرده بود. حکومت رضاشاه گذر به جامعه روزآمد را به لحاظ اقتصادی و ساختار اجتماعی و حقوقی پی گرفت و منشاء اقدامات موثری نیز گشت، ولی در عین حال همه امکانات موجود را بکار گرفت تا ساختار سیاسی را از این فرایند مستثنا کرده و سلطه بی‌معارض خود را بر آن اعمال کند. اولین و موثرترین نسخه‌ای که این دم و دستگاه در این راستا پیچید، و بعدها هم حکومت محمدرضاشاه و هم حکومت جمهوری اسلامی آن را به کار بستند، جلوگیری از ایجاد و گسترش تشکل‌های سیاسی و مدنی، و سرکوب فعالین سیاسی و سازمان‌گران چنین تشکل‌هایی بود. نسل نخست چپ ایران، که همزمان با جنبش مشروطیت، با مشخصه‌های اواخر سده ۱۹ در زندگی اجتماعی، فرهنگی و سیاسی ایران قد برافراشته بود، به مثابه عمده‌ترین جریان اجتماعی تشکل‌خواه آن زمان نخستین هدف چنین سیاستی بود و همراه با سازمان‌های متشکل و نیمه متشکل خود در معرض تهاجم قرار گرفت و با خشونت سرکوب شد. پس از سرنگونی حکومت رضاشاه و ناکارآمد شدن دستگاه امنیتی، بار دیگر برآمد چپ و پایگاه اجتماعی آن گسترش یافت، به سازماندهی خود پرداخت و در اندک مدتی حزب و سازمان‌های مدنی-صنعتی خود را برپا کرد. حزب توده ایران وارد تاریخ مبارزات اجتماعی سیاسی ایران شد و تا سال ۱۳۳۲ بعنوان بزرگ‌ترین و روزآمدترین حزب سیاسی، با معیارهای زمان خود، بصورت تاثیرگذار بر اوضاع سیاسی و اجتماعی کشور برآمد کرد. کودتای ۲۸ مرداد به ۱۲ سال فضای باز سیاسی پایان داد و بعنوان نخستین و آشکارترین نشانه برای تغییر اوضاع، سرکوب و تار و مار خشن چپ و بخش سازمان‌یافته آن به اجرا درآمد. البته سرع جریان‌های سیاسی دیگر را نیز گرفتند اما شدت خشونت و میزان دشمنی به هیچ وجه قابل مقایسه نبود.

در دور دوم فطرت دموکراسی تحت حکومت سلسله پهلوی، که ربع قرن طول کشید، حکومت محمدرضاشاه به اصلاحات اجتماعی و اقتصادی ادامه داد و به گسترش مناسبات سرمایه‌داری و گذر از جامعه دهقانی و کشاورزی به جامعه شهری و نیمه‌صنعتی یاری رساند. افزایش درآمد نفت نیز منبعی شد در خدمت تشدید پیشرفت اقتصادی و فنی کشور. رشد اقتصادی خود در تغییر زیرساخت اجتماعی کشور نقش موثری بازی کرد. سهم بخش‌های صنعت، معدن، ساختمان و خدمات در تولید ملی افزایش و سهم بخش کشاورزی کاهش یافت، شهرنشینی گسترش یافت، ساختار طبقاتی بصورت چشم‌گیری تغییر کرد، تعداد کارگران، متخصصین و تحصیل‌کرده‌ها به شدت افزایش یافت.

اما این رشد اقتصادی و افزایش واریز پول نفت به خزانه دولت از سوی دیگر عاملی شد برای افزایش استقلال دولت از مردم و همچنین برای گسترش فساد و مال‌اندوزی و شهوت‌رانی در دستگاه حاکمه. هرچه درآمد نفت زیادت می‌شد فاصله به اصطلاح هزار فامیل، و در راس آن‌ها خانواده سلطنتی و دوروبری‌ها، از دیگر بخش‌های مردم ایران بیشتر می‌شد. برخورد هیئت حاکمه حتا اقبال تحصیل‌کرده را، که از ملزومات غیرقابل چشم‌پوشی برای گرداندن اقتصاد کشور و آپارات بزرگ دولتی بودند، نیز در مقابل خود قرار می‌داد. تحصیل‌کردگان و متخصصان اگر جذب باندهای اداری می‌شدند، به رفاه معینی دست می‌یافتند، در غیر این‌صورت مورد بی‌مهری قرار می‌گرفتند و خواه ناخواه به صف ناراضی‌ها رانده می‌شدند. به این ترتیب قطبی شدن جامعه روز به روز تشدید می‌شد.

در عرصه ساختار سیاسی در بر همان پاشنه‌های می‌چرخید که زمان حکومت رضاشاه می‌چرخید. البته محمدرضاشاه ایهت پدرش را نداشت، ولی کمبودهای وی را ساواک و دیگر دستگاه‌های امنیتی، که بسیار بهتر از زمان رضاشاه سازمان‌دهی شده بودند، برطرف می‌کردند. هیئت حاکمه برای حفظ خود و منافع‌اش، سیاست توده‌وار و بی‌تشکل نگهداشتن مردم را پیش گرفته بود و برای کوبیدن و ترساندن آنانی که سر سازش با چنین سیاستی نداشتند، بی‌مهال از ساواک، نیروهای پلیس و ژاندارمری و حتا نیروی ارتش بهره می‌برد. البته جامعه در حال پیشرفت به همین سادگی قابل کنترل نبود. هرچه رشد اقتصادی و تغییر اجتماعی چشم‌گیرتر می‌شد، نیاز به تغییر در ساختار سیاسی جامعه نیز آشکارتر می‌گشت. حکومت کوشید کنترل شده و مصنوعی چنین نیازی را برطرف کند و دست به ساختن احزاب فرمایشی زد. اما رقابت بین احزاب فرمایشی را نیز برنتابید و طومار همه را بست و در نهایت یک حزب بی‌رقیب بنام رستاخیز را بر ایران تحمیل کرد و از زبان شاه با پررونی اعلام کرد هرکس ایرانی است باید عضو حزب رستاخیز باشد، و هرکس که عضو حزب رستاخیز نباشد ایرانی نیست و بیاید پاسش را بگیرد و از مملکت برود.

نسل سیاسیون این دوره در مقابل چنین آپاراتی قرار داشتند و برای مبارزه با آن راه می‌جستند. در چنین فضائی شیوه‌های مبارزه سیاسی، از جمله شیوه‌هایی که در سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ جاری بود، کارساز نبود. زنده یاد بازرگان در یکی از محاکمات خود خطاب به حکومت گفته بود ما آخرین نسلی هستیم که با این زبان با شما سخن می‌گوئیم. آنان که از چند سال پس از کودتای ۲۸ مرداد به میدان سیاست جذب شدند، فضائی برای حرکت نداشتند. این نسل از فعالان سیاسی، از جمله نسل سوم چپ ایران، در تب و تاب بود و چونان چشمه‌ای که زیر سنگی زندانی شده باشد در جست‌وجوی شکافی برای فوران. حکومت هیچ راهی برای کوجکترین عمل سیاسی باقی نگذاشته بود. در چنین فضای داخلی نمونه‌های انقلابی چین و کوبا و ویتنام و فلسطین، روز بروز اقبال بیش‌تری بین پویندگان راه می‌یافت و بالاخره جسورترین و شجاع‌ترین بخش چپ، هم چپ سکولار و هم چپ مذهبی، تقریباً همزمان این الگو را برگزید.

ورود دو نیروی چریکی مذهبی و سکولار به صحنه مبارزه سیاسی، از اقبال و حمایت گستره ناراضیان این دوره، از جمله و به ویژه روشنفکران و فرهیختگان آزادی‌خواه و دمکرات، رو به رو شد. آنان برای مبارزه با هیئت حاکمه‌ای که شرح مختصرش رفت، دنبال نیروئی سیاسی بودند که ضد استبداد و عدالت‌خواه باشد، تسلیم و مرعوب نباشد، پویا و جوینده راه باشد، شجاع، صادق و از خودگذشته باشد، استقلال‌طلب باشد و دنباله رو نباشد، از مبارزه سیاسی چشم‌داشت شخصی نداشته باشد، منظورش از مبارزه سیاسی رسیدن شخصی به نان و نوایی و پست و مقامی نباشد، به کار ارج بگذارد، به اعتقادات مردم احترام بگذارد، پذیرای تغییرات باشد. اکنون آن را یافته بودند. این اقبال و حمایت حول و حوش انقلاب بهمن و پس از آن، در تظاهرات علنی و بعدها در نخستین انتخابات، خیلی روشن‌تر خود را نشان داد.

در بین دو نیروی چریکی، سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران، بخش سازمان‌یافته جنبش فدائی بود که تمایز عمده‌اش با جنبش مجاهدین در باورش به جدائی دین از دولت بود. زمانی که پس از ۸ سال گذر از رنج‌ها، تحمل تلفات و ضربات مهلک، چند ده چریک متشکل باقی‌مانده در سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران امکان یافتند مستقیم با مردم ایران روبرو شوند، با استقبالی مواجه شدند که شاید نمی‌توانستند تصورش را هم کرده باشند. نخستین میتینگ سازمان در دانشگاه تهران با حضور ده‌ها هزار نفر تشکیل شد. اما استقبال گسترده‌تر آن‌جا بود که، بسیاری از مردم مقاومت‌هایی را که در مقابل خشونت و سبعیت ماه‌های آخر رژیم شاهی صورت می‌گرفت، به حساب فدائی‌ها می‌گذاشتند.

حکومت پهلوی تنها زبان خشونت و اسلحه را برای سیاست باقی گذاشته بود. کاش جنبش ما این توان را داشت که این گفتمان را تغییر دهد.

نشر نخست: ۱۹ بهمن ۱۳۸۶

نشر دوم: ۱۹ بهمن ۱۳۹۵

## دستمزد ۹۶، تکرار فریبکاری های همیشگی

### صادق کار



سلامی در شورای عالی کار حتماً وقتی کار از کار گذشت به سیاق گذشته خواهند گفت: "می خواستیم ولی در اقلیت بودیم، حرفمان را گوش نکردند..." ولی اگر این آقایان بجای سکوت کردن و پنهان کاری کارگران را که آماده اند برای افزایش دستمزد به میدان بیایند، بطور منظم در جریان نتایج مذاکرات شورای عالی کار قرار می دادند و برای حمایت از خودشان به صحنه می کشانیدند، در آن صورت امید می رفت که کارشان نسبت به سال های گذشته نتیجه بهتری داشته باشد. اما وقتی که خلاف آن رفتار می کنند، به اندازه کارفرمایان و دولت در این قضیه مقصر اند. با این همه تا زمانی که میزان افزایش دستمزد رسماً اعلام نشده، باز هم فرصت است که علی خدایی و دوستانش در شورای عالی کار از طریق اطلاع رسانی به کارگران و دعوت شان به حمایت از مذاکره کنندگانی که ادعای نمایندگی شان در شورای عالی کار را دارند، سعی کنند روی افزایش مزد تاثیر بگذارند و اگر تلاش کردند ولی موفق نشدند، در آن صورت از امضای تصمیم نمایندگان کارفرمایان و دولت خودداری کنند و نتیجه را عیناً به کارگران گزارش دهند.

راهکار سه جانبه گرایی به شکلی که در ایران تا کنون اجرا شده همیشه نتیجه اش به دلیل عدم حضور نمایندگان اتحادیه های کارگری مستقل، در اقلیت بودن نمایندگان کارگران و ضعف و نارسایی قوانین، در هر زمینه ای از موضوع اصلاح قانون کار گرفته تا تعیین دستمزد، به سود کارفرمایان و به زیان کارگران تمام می شود. کارگران نیز بدانند، تا زمانی که در اتحادیه های نیرومند و مستقل کارگری متحد نشوند و در هنگام نیاز به شکل وسیع مبارزت به اعتصاب نکنند، نه تنها مجال است بتوانند سطح دستمزد ها و زندگی شان را از طریق سازوکار به اصطلاح سه جانبه گرایی بهبود بخشند، بلکه سال به سال باید شاهد افت بیشتر سطح دستمزدها و زندگی شان باشند. این واقعیتی است که طی ۲۸ سال گذشته نیز ما به عینه آن را تجربه کرده ایم و در سایر کشورها هم وضع کماکان به همین گونه بوده است. راهکار کارآمدتر از سه جانبه گرایی، انعقاد قرارداد دسته جمعی از طریق انجام مذاکره مستقیم بین اتحادیه های واقعی و مستقل کارگری و کارفرمایی بر مبنای مقابله نامه های ۸۷ و ۹۸ سازمان بین المللی کار است که در آن حق و شرایط فعالیت سندیکایی، حق اعتصاب و انعقاد پیمان های دسته جمعی توانا به رسمیت شناخته شده و مورد تأکید قرار گرفته است.

اما اولین گام در این مسیر پیدا کردن زبان مشترک بین تشکل های مستقل کارگری و پرهیز از افتراق بر سر مسائل جزئی و کلمات و درگیر شدن در بحث های نابهنگام و غیر ضرور تئوریک و سیاسی است. فعلاً هدف باید معطوف به ساختن وسایل لازم برای افزایش دستمزدها باشد و همه فعالان و تشکل ها باید بدور از گرایشهای فکری شان حول این موضوع با هم همکاری کنند و در این صورت همه کارگران نیز از تلاش های آنان و تشکل هایشان حمایت خواهند کرد.

سید هزینه ها که در تبصره دوم ماده ۴۱ در قانون کار یکی از مبنای افزایش دستمزد است، نیست و افزایش دستمزد بر مبنای نرخ تورم ادعایی اش را مد نظر قرار خواهد داد. مبنای افزایش ۱۰ درصد به حقوق کارمندان نیز بر همین مبنای صورت گرفته است. با این حال ممکن است در نهایت دستمزد سال ۹۶ کارگران اندکی بیشتر از کارمندان شود، و بعد هم وزیر کار مثل سال گذشته مدعی گردد که با افزایش بیش از نرخ تورم دستمزدها قدرت خرید کارگران را بالا برده است! علی خدایی نیز ظاهراً در نهایت تسلیم شده است و از خیر تعیین دستمزد بر اساس هزینه سید هزینه خانوار گذشته، زیرا که در جایی از این گفت و گو یک زمان پنج ساله برای انجام این کار تعیین کرده، که البته در سال های گذشته نیز از این گونه وعده های سرخرمنی که حتی به یکی از آن ها تا کنون عمل نشده زیاد داده شده است.

کارگران نباید زیر بار افزایش دستمزد بر مبنای تورم ادعایی دولت که خواست مشترک دولت و کارفرمایان است، بروند. چرا که همیشه دولت ها نرخ واقعی تورم را پنهان کرده اند و بهترین دلیل آن همین عقب افتادگی سطح دستمزدها به یک چهارم خط فقر طی بیش از سه دهه است. از آن گذشته، حتی اگر نرخ واقعی تورم را هم بگویند و بفرض این که دستمزدها را بر اساس آن افزایش دهند، در بهترین حالت در صورتی که قیمت کالاها مانند سال جاری افزایش پیدا نکنند، هم چنان سطح دستمزدها زیر خط فقر باقی خواهد ماند.

حتی اگر بپذیریم که نرخ تورم اعلام شده توسط دولت ساختگی نیست، ولی کاهش نرخ تورم لزوماً به معنی ارزان شدن کالاها اساسی نیست، زیرا به رغم آن که دولت طی سال جاری چند بار خیر از کاهش نرخ تورم داده است، به گواه تازه ترین داده های آمار رسمی، قیمت اکثر کالاها طی سال جاری بین ۵ تا ۴۰ درصد نسبت به سال گذشته افزایش داشته است. بنابراین ملاک اصلی افزایش دستمزد منطقی می بایست همه ساله حداقل مطابق قیمت واقعی کالاها در بازار تعیین شود. حتی در این صورت نیز قدرت خرید کارگران تنها ثابت می ماند و افزایش واقعی در آن بوجود نمی آید. این که نمی شود دستمزد کارگر تابع اراده دولت و کارفرمایان گردد ولی تعیین قیمت کالا و خدمات بر عهده بازار قرار داشته باشد.

متاسفانه امسال نیز بنا به دلایل و شواهدی که ذکرشان رفت، میزان افزایش دستمزد کماکان در حد سال های گذشته خواهد بود و بازهم قدرت خرید کارگران و عموم مزدبگیران وخیم تر از سال جاری خواهد شد. از سخنان متناقض علی خدایی عضو کارگری شورای عالی کار هم چنین بر می آید که امسال قرار نیست معجزه ای در این ارتباط رخ دهد، زیرا نه ترکیب، نه ماهیت و کارکرد شورای عالی کار، هیچ کدام شان تغییر نکرده است. خیر افزایش دستمزد را نیز برای احتیاط گذاشته اند تا مانند سال های پیش در روزهای پایانی اسفند اعلام کنند. نمایندگان شوراهای

جلسات شورای عالی کار به منظور تعیین افزایش دستمزد کارگران در سال ۹۶ از مدتی پیش پشت درهای بسته آغاز شده است. اما امسال نیز مانند دوره های گذشته، اطلاعات چندانی در مورد کم و کیف این جلسات به کارگران داده نمی شود و اطلاعات اندکی هم که به بیرون درز کرده بسیار ضد و نقیض است و توسط علی خدایی نماینده شوراهای اسلامی کار و عضو کارگری شورای عالی کار مرتب تکذیب می شود و از فعالان کارگری خواسته می شود که سکوت کنند و منتظر نتیجه نهایی بمانند!

عده های نیز که ظاهراً به اطلاعات درون شورای عالی دسترسی دارند، بتازگی گفته اند که میزان افزایش دستمزد سال آینده بین ۹ تا ۱۱ درصد خواهد بود. برخی دیگر نیز مقدار افزایش دستمزد را بر مبنای نرخ تورم ۸،۶ درصد آذر که توسط دولت اعلام شده، پیش بینی کرده اند.

این اخبار در حالی مطرح می گردند که بنا بر گزارشی که توسط خبرگزاری فارس در ۱۲ دی ماه منتشر شد، اصغر آهنی ها عضو کانون عالی کارفرمایان کشور و یکی از نمایندگان سازمان های کارفرمایی در شورای عالی کار گفته است: "الگویی را آغاز کردیم تا بتوانیم کار زیربنایی را در کشور انجام دهیم و گروه های کارگری، کارفرمایی و دولت نسبت به آن همدل بودند و چارچوب هایی را مشخص کردیم و به توافق رسیدیم." بنا بر همین گزارش علی خدایی عضو کانون عالی شوراهای اسلامی کار نیز در گفت و گوی ویژه خبری گفته: "تنها راه ما برای این که بتوانیم تعادلی را در خانوارها به وجود بیاوریم و نیازهای اولیه خانوارهای کارگری را پوشش دهیم، این است که سید معیشت تعریف شود."

با وجود تأیید این توافق، از طرف همه اعضای شورای عالی کار، اما از خلال اظهار نظرهای هر دو عضو شورای عالی کار آشکار می شود که اختلاف بر سر تعریف سید معیشت بین طرفین بسیار عمیق است و نمایندگان سازمان های کارفرمایی با اشاره به رکود بخش تولید و میزان بالای مالیات و عدم پرداخت سهمیه بخش تولید از یارانه ها توسط دولت به رغم اذعان به پائین بودن سطح دستمزدها و نشان دادن همراهی ظاهری با کارگران، مایل به افزایش دستمزد بر مبنای سید هزینه خانوار نیستند و با مهارت مانند سال های گذشته در تلاش اند تا همه تقصیر ها را به گردن دولت بیاورند. عبدالرضا مصری عضو کمیسیون برنامه و بودجه مجلس شورای اسلامی هم چنان که از او انتظار می رفت، با گفتن "کارفرما هزینه های زیادی را برای تولید متحمل می شود، لذا قدرت ریسک کارفرمایان ما پائین است" جانب کارفرمایان را گرفته است. دولت نیز از ابتدا نشان داده که به رغم اذعان به پائین بودن سطح دستمزدها، اساساً مایل به افزایش دستمزدها بر مبنای میزان واقعی تورم و

## وعده‌هایی از جنس افتراق سیامک سلطانی



تداعی می کردند، که متاسفانه به دلیل مخالفت نیروهای افراطی از هر ۲ طرف، بهای لازم به این دستاورد مهم داده نشد.

هنوز قبل از پیروزی ترامپ در انتخابات و در مرحله مبارزه انتخاباتی ترامپ بود که وزیر خارجه عربستان سعودی در اظهار نظری که در سایت خبرگزاری رویترز انتشار یافت، از برنامه ترامپ در ۲ عرصه مبارزه با داعش و نیز متوقف ساختن ایران، اعلام پشتیبانی کرد.

اما پس از اعلام پشتیبانی ترامپ از لایحه قانونی مصوبه کنگره و سنای آمریکا مبنی بر امکان تحقیقات و اخذ تصمیمات تنبیهی در رابطه با منافع و امکانات مالی کشورهای حامی تروریسم در خاک آمریکا، دولت عربستان از امکان بازنگری استراتژی مالی عربستان در ارتباط با آمریکا، سخن به میان آورد. روشن است که برای ترامپ در مرحله کنونی و با توجه به نیاز این کشور به سرمایه عربستان سعودی در آمریکا که حدود ۷۵۰ میلیارد دلار برآورد می شود، بهبود رابطه با عربستان، در قیاس با ایران، در الویت برنامه‌های ترامپ در خاورمیانه، قرار خواهد داشت.

تصمیمات اخیر ترامپ و تمایل شدید او به افزایش فشار بر ایران و برقراری تماس‌ها با مقامات عربستان را نیز می‌توان در همین چارچوب قرار داد. مناسبات ترامپ با نتانیاهو و بررسی مسائل مربوط به منطقه و بویژه ایران نیز به دلیل وجود لابی نیرومند اسرائیل در آمریکا را نیز می‌توان از همین «جنس» اما نوع غلیظتر آن ارزیابی کرد. در اینجا منظور نه فقط سرمایه مالی لابی اسرائیل، بلکه از آن نیز فراتر، خط و جهت سیاسی ای است که این لابی قدرتمند در دوران اواما از پیشبرد آن در سیاست خارجی آمریکا ناتوان مانده بود، اما اکنون عرصه را برای خود باز و آماده می‌بیند.

**دوران ترامپ و ترامپ‌بسم، مانند هر پدیده دیگری، همان‌گونه که آغازی داشت، پایانی هم خواهد داشت. اما آنچه که موجب نگرانی است، صفت به ظاهر "غیر قابل پیش‌بینی" است که به ترامپ داده می‌شود**

### ترامپ در مواجهه با روسیه و چین

یکی دیگر از اقدامات کمتر جنجال برانگیز، اما بسیار مهم ترامپ، خروج آمریکا از پیمان تجاری ماوآه اطللس بود. با درنظرداشت این موضوع که دلیل ایجاد این پیمان، ایستادگی در برابر چین در نزدیکی مرزهایش بود، این حرکت ترامپ، پیش از آنکه "واگذاری میدان" به چین معنا شود، نشانگر پذیرش این واقعیت از ...

و دیگر کشورهای جهان و حتی خود آمریکائیان نیز، گسترده‌اند.

### ترامپ و خاورمیانه

از هنگام ورود به هزاره سوم، تحلیل‌ها حول این موضوع ارائه می‌شدند که ثقل سیاست ایالات متحده آمریکا از خاورمیانه به آسیای جنوب شرقی، و با هدف تلاش برای متوقف سازی چین در نزدیکی مرزهایش، منتقل شده است و خاورمیانه اهمیت سابق را برای آمریکا ندارد. یکی از دلایل ممانعت اواما برای بازگرداندن نیروهای زمینی آمریکا به منطقه و شرکت دادن مجدد آنان در جنگ با داعش در خاک عراق، نیز با همین تصمیم مرتبط بود. اما روشن بود که در غیاب آمریکا در منطقه (در مقطع پیشبرد این تصمیم از جانب آمریکا، روسیه هنوز اقدام به "اعلام وجود" به شیوه‌ای که در سوریه شاهدش بودیم، نکرده بود)، رقابت میان ۲ قدرت منطقه‌ای ترکیه، ایران و عربستان سعودی، برای کسب عنوان "قدرت برتر منطقه‌ای"، فزونی خواهد گرفت.

**قطعا رابطه آمریکا با کشورهای قدرتمند اروپا، از جمله آلمان و فرانسه، و نیز رابطه آمریکا با همسایگانش چه در شمال و چه در جنوب، هم متأثر از و هم تاثیرگذار بر موضوعات یاد شده در سطور بالا، خواهند بود. بررسی این روابط و امکان پیش‌بینی روندها، به علت روابط بسیار تنگاتنگ بویژه اروپا با آمریکا، نیازمند زمان و موضع‌گیری‌های متقابل آمریکا و اروپا در قبال مسائلی خواهد بود**

روند رویدادها در عراق و سوریه بگونه‌ای پیش‌رفت که در واقع امر، ایران و ترکیه نسبت به عربستان، در موقعیت بهتری قرار گرفتند. عربستان سعودی به دنبال شکست‌های پیاپی سیاسی، تنها راه متوقف ساختن رقیب اصلی اش در منطقه و جهان اسلام، یعنی ایران را در بازگشت اوضاع به گذشته، به معنای حضور دوباره نظامی آمریکا در منطقه و استفاده از وضعیت متشنج میان ایران و آمریکا می‌دید و هنوز نیز به تحقق آن امیدوار است.

چالش‌ها و درگیری‌های میان دستگاه اداری اواما و دولت عربستان در ماه‌های پایانی دوران ریاست جمهوری اواما با انواع تهدیدات از جانب عربستان، مبنی بر خارج کردن سرمایه عربستان از بانک‌های آمریکا همراه بودند. در کنار آرام‌تر شدن تنش‌ها میان ایران و آمریکا که به دلیل مذاکرات منتهی به «برجام»، امکان فراهم شدن موقعیت برای بهبود مناسبات میان ۲ کشور را در اذهان

### یادداشت سیاسی کارآنان

این روزها اکثر اخبار و گزارش‌های رسانه‌های گروهی در جهان، معطوف‌اند به فواینی که توسط دونالد ترامپ در چارچوب تحقق وعده‌های انتخاباتی‌اش، به امضاء می‌رساند. پرسروصداترین این قوانین، ممنوع کردن ورود شهروندان ۷ کشور از جمله شهروندان ایران به خاک آمریکا در ۲ ماه آتی پس از امضای این قانون است.

جدا از این که خود صدور این حکم، به مثابه حکمی که دارای پتانسیل نیرومند برانگیزنده احساسات نژادپرستانه است، می‌تواند موضوعی برای ارجاع به دادگاه‌ها و مجامع بین‌المللی باشد، و به دلیل زیر پا نهادن بندهای مختلف «اعلامیه جهانی حقوق بشر»، لازم است که از جانب مجامع بین‌المللی حقوقی و مراجع حقوقی بشری، ارزش‌گذاری و واکنش ضرور در قبال آن صورت گیرد؛ اما با نگاهی به وضعیت آمریکا در چند وجه مختلف بین‌المللی، که قطعا تاثیرپذیر و تاثیرگذار بر اوضاع داخل آمریکا و بویژه «رای دهندگان» به ترامپ خواهد بود، می‌توان به اهداف کوتاه و درازمدت پنهان در این "گردوخاک" برپاگشته از جانب ترامپ و تیم همراه او پی برد.

قبل از پرداختن به موضوع، نگاهی مختصر به نکته بسیار مهمی را ضروری می‌دانم. به دنبال اعلام نام ایران و ۶ کشور دیگر به عنوان کشورهایانی که شهروندان‌شان اجازه ورود به خاک آمریکا را ندارند، با استفاده از طرق مختلف، تلاش شده است که تفاوتی میان مردم بخصوص ایران با مردم کشورهایانی مانند عربستان سعودی و پاکستان، قائل شده و مردم ایران را در مقایسه با این ۲ کشور، میرا از تروریسم و نیز فرهیخته و دانشمند و تاثیرگذار در پیشرفت علم و فرهنگ و ... در آمریکا معرفی کنند.

**در رابطه با روسیه، به نظر می‌رسد که ترامپ قصد دارد، با دادن امتیاز سیاسی به روسیه، از جمله در مورد اکراین و سوریه، از یکسو و از سوی دیگر برقراری رابطه دوستانه با پوتین، روسیه را از متحد فعال در ارتباط با چین، به نظاره‌گر منفعل تبدیل نماید**

بررسی نادرستی این ادعا، موضوع این مطلب نیست، اما خود این فکر و این شیوه تفاوت‌سازی میان انسان‌ها، جلوه دیگری است از نژاد پرستی و غلیظیدن در همان دامی که ترامپ و همراهان برای مردم ایران



## پرچم فدائیان خلق افراشته باد!

### کارزان



وزده بهمن یادآور تولد جنبشی مسلحانه با اهداف آرمانی در جهت تحقق آزادی، عدالت اجتماعی، دموکراسی و سوسیالیسم است، که در پروسه تاریخی مبارزات خود علیرغم دادن هزینه‌های انسانی تا این مقطع متأسفانه فیچ کدام از اهداف و الایش در میهن ما تحقق نیافته‌است. اما مبارزه علیرغم دشواریهای راه کماکان ادامه دارد و یاد جنبش فدائیان در آرمانهای والای خلق برای ایجاد ایرانی آباد و آزاد جای دارد. جانی نازدودنی و محکم که پشه در حقانیت آن دارد.

کردستان و جامعه کردی هم در این راه بسهم خود بخاطر تحقق اهداف آرمانی مذکور سهیم بوده است و فرزندان آن در تداوم خواسته‌ها، مطالبات و اهداف همان جنبش امروزه درصوف مبارزات مدنی و مسالمت آمیز و عاری از خشونت حضور دارند، و امیدوارانه و با چشمداشت به آینده ای روشن و درخشان به راه برحق خود ادامه می دهند، و هر روزه بخاطر نجات از این باتلاق لجام گسیخته استبداد دینی و خشک نمودن آن هزینه‌های مادی و انسانی می دهند.

حکومت استبدادی ولایت فقیه بخاطر حفظ و ماندن نظام ارتجاعی، جامعه را با انواع امراض و آسیبهای اجتماعی مواجه کرده و مردم را سخت در زندگی روزمره غرق نموده و با سیاستگذاری های غلط و سوء مدیریت و آپارتاید مذهبی و جنسی و... باعث شیوع مشکلات، محدودیتها و محرومیتهای اجتماعی - اقتصادی فراوان شده است که پیامدهای آن بخوبی نمایانند. از جمله در کردستان متأسفانه در بعد اقتصادی جوانان ما به علت محرومیت از کارهای تولیدی و صنعتی، به مشاغل کاذبی مانند کولبری روی آورده که کاری جانفرسا و طاقت شکن است؛ با فقدان هرگونه امنیت جانی و مالی. روزی نیست که این فشر ستمدیده برای کسب لقمه نانی برای خانواده، هزینه جانی پرداخت نکند و بوسیله بلایای طبیعی و گلوله افراد مسلح رژیم در خون خود نغلتد. حال بماند آسیبهای دیگری به مانند روسپیگری نهان و آشکار، اعتیاد، بیکاری و... که بیداد می کنند. مردم کرد که یکی از اقلیتهای قومی این دیار است و در طول تاریخ بخاطر حفظ خاک، وطن، جان انسانها و در راه تحقق اهداف والای انسانی متحمل هزینه های بیشماری گردیده است، یکی از قربانیان اصلی این بیدادگاه است.

به مناسبت فرارسیدن نوزده بهمن سالروز نمادین جنبش سپاهکل، باید این روز فرخنده را به تمامی رهروان اهداف والای این جنبش و بخصوص بازمانده جانبختگان تبریک و تهنیت گفت. لازم است که در این روز فرخنده یادی هم از شهدای سازمان در این شهرکوچک مرزی بانه که عاشقانه و خالصانه جان خود را در به ثمر نشاندن این جنبش فدا نمودند و نهال آزادی را باخون و تلاش خود در این دیار کوچک آبیاری نمودند، گرامی بداریم، از جمله رفقا: فایق بهرامی، کمال انوری، فاروق اسرار، محمد اسماعیل زاده، باسط احمدی، محمد خدامرادی، نجات عثمانی، نجم الدین قادری، کمال حسینی، ابوبکر محمودی و ده ها رفیق دیگر.

از چشم های ما

باید که لوت تشنه

میزبان خزر باشد...

باید کویر فقیر

از چشمه های شمالی بی نصیب نماند

باید که دست های خسته بیاسایند

باید که خنده و آینده، جای اشک بگیرد  
باید بهار

در چشم کودکان جادهٔ ری

سبز و شکفته و شاداب

باید بهار را بشناسند

باید " جوادیه " بر پل بنا شود

پل، این شانه های ما.

باید که رنج را بشناسیم

وقتی که دختر رحمان

با یک تب دو ساعته می میرد

باید که دوست بداریم یاران!

باید که قلب ما

سرود و پرچم ما باشد...

**خسرو گل سرخی**



### سرود پیوستن

باید که دوست بداریم یاران!

باید که چون خزر بخروشیم

فریادهای ما اگر چه رسا نیست

باید یکی شود.

باید تپیدن هر قلب اینک سرود

باید سرخی هر خون اینک پرچم

باید که قلب ما

سرود ما و پرچم ما باشد ...

باید در هر سپیدهٔ البرز

نزدیک تر شویم

باید یکی شویم

اینان هراسشان ز یگانگی ماست...

باید که سر زند

طلیعه خاور

## شرم تان باد، زین همه بیداد یداله بدی



ساکنان خانه کوچک و محقر کاک عزیز در روستای "بیوران سر" در بین مرز عراق و شهرستان سردشت امروز خود را برای بازگشت کاک عزیز آماده می کنند. کاک عزیز که به کولبری اشتغال دارد چند روز یکبار پس از تحویل کوله بار خود به میان خانواده باز می گردد، بازگشت کاک عزیز به خانه شادمانی را برای خانواده به ارمغان می آورد. او پس از یک روز استراحت دوباره با کوله بار سنگین خود راهی کوهستانهای صعب العبور می شود.

گلیخ همسرش خانه را جارو و غذا را آماده کرده است. کاک عزیز تنها نان آور خانواده هشت نفری است که شامل پدر و مادر، و چهار فرزند است که پسر بزرگش به بیماری صرع مبتلاست و بخش زیادی از درآمد پدرش صرف درمان او می شود. بچه ها شادمانه چشم براه بازگشت پدر اند که شاید سوغاتی هم برای آنان آورده باشد. اما پدر و مادر همیشه نگران بازگشت فرزندشان اند.

نزدیک ظهر در خانه به صدا در می آید. گلیخ شادمان و پابرهنه در را می گشاید، اما بجای چهره خسته و مهربان کاک عزیز جمعیت ماتم زده و گریانی را می بیند که جنازه عزیز را بروی اسب در بر گرفته اند. گلیخ فریادزنان موی خود را می کند و صورتش را با ناخن می خراشد. بچه ها وحشت زده به مادر بزرگ ماتم زده پناه می برند و پدر بزرگ بدیوار تکیه می دهد و با بغض و گریه می گوید پشتم شکست تنها نان آورم از دستم رفت. بانگ شیون گلیخ محله را دربر گرفته، اما دیرگاهی است شیون با زندگی مردم کردستان عجین شده است.

هنوز مردم داغ آتش نشانان فداکار ساختمان پلاسکو را بر دل داشتند، که مرگ دلخراش ۶ کولبر در کوهستانهای یخزده کردستان بر اندوه آنان افزود. این خبر نیز مانند مرگ آتش نشانان بازتاب گسترده ای در شبکه های مجازی داشت و میلیونها نفر از درد و رنج هموطنان کرد خود آگاه شدند. مرگ کولبران خبر تازه ای نیست، در این سالها که کولبری به یکی از راه های تأمین معیشت در کردستان تبدیل شده است، بارها کولبران زحمتکش قربانی بیعدالتی شده اند. چنان که هر ماه چندین کولبر به علل گوناگون مانند تیراندازی پاسداران، انفجار مین های بجا مانده از جنگ جمهوری اسلامی و حکومت عراق، انجماد بر اثر سرمای فوق العاده یا سقوط از کوه، کشته شده اند. افزون بر مرگ تأثیر بار کولبران، این زحمتکشان با مشکلات دیگری مانند یخزدگی اندامها، شکستگی دست و پا بر اثر سقوط از کوه، دستگیری، زندانی شدن و شلاق خوردن مواجه اند. همچنین گاهی به پرداخت خورمه محکوم می شوند یا باید رشوه بپردازند یا با ضرب و شتم و توهین، کالاهای آنان را مصادره می کنند.

فاجعه کشتار کولبران در گزارش سالانه احمد شهید به سازمان ملل در مورد نقض حقوق

باد می دهند. سن کولبران بین ۱۲ تا ۷۰ سال است و در بین آنان، زنان نیز بچشم می خورند. از نظر میزان سواد و تحصیل نیز از بیسواد تا مهندس و فوق لیسانس در میان آنان دیده می شود. با تمامی این مشکلات، کولبران در تلاش اند تا با تحمل این همه بیداد حداقل هزینه های زندگی خود و خانواده را تأمین کنند. رنج، نگرانی و اضطراب و انتظار خانواده ها کمتر از رنج و مشقت کولبران نیست. هر بار که کولبران به سفر می روند، خانواده ها تا بازگشت آنان در اضطراب اند زیرا سالهاست که شاهد کشته شدن، زندانی شدن یا معلول شدن کولبران بوده اند.

ملیونها نفر از مردم میهن مان بر صفحه تلویزیون یا شبکه های مجازی، مرد ۷۰ ساله شرافتمندی را مشاهده کردند که چگونه با وجود ناتوانی و بیماری و دندان درد، کوله بار ۱۲۰ کیلویی را بر دوش می کشید. این انسان شریف که سالها پیش باید بازنشسته می شد و از مزایای آن استفاده می کرد، اکنون با تنی رنجور باید بار بیعدالتی و تبعیض را نیز بر دوش بکشد. درآمد یکسال این پیرمرد دردمند با تمام رنج و مشقت از درآمد یک روز آقازاده ها کمتر است.

چه کسی پاسخگوی این همه بیداد و شقاوت و تبعیض است؟ آقای رحیمی استاندار سابق کردستان که در زمان احمدی نژاد معاون رئیس جمهور شد با مباحثات اعلام کرده بود که من اسلحه را از جوانان کرد گرفتم و موادمخدر را بدستشان دادم. او خود بجرم دزدی و اختلاس زندانی شد! بدیهی است از مسئولانی که بدون ذره ای شرم در شهر کارتن خوابها و گورخوابها در کاخ های خود با وجدان آسوده آریده اند و در بزرگترین و مقدس ترین شهر مذهبی شان مشهد یعنی ام القرای اسلام یک میلیون زاغه نشین وجود دارد که در فقر و فلاکت و اعتیاد غوطه ورنند و بحال خویش رها شده اند، چگونه می توان توقع داشت که از مردم کردستان شرم کنند و برای رفع بیکاری در کردستان و بهبود شرایط کولبران و زحمتکشان کرد تلاش کنند؟

اما آنچه در حادثه فرو ریزی بهمین در سردشت که منجر به مرگ چند کولبر گردید، وجود داشت همیاری و امدادسانی سه هزارنفر از اهالی سردشت بود که در سرمای سخت در حالی که تا کمر در برف فرو رفته بودند و احتمال فرو ریزی بهمین نیز وجودداشت با تلاش و کوشش چند نفر را از زیر بهمین بیرون آوردند و آنها را از مرگ حتمی نجات دادند. همچنین گروه هایی نیز برای جمع آوری کمکهای مالی به قربانیان تشکیل شده اند. در زمانی که مسئولان از یاری رسانی در شرایط دشوار به مردم دریغ می ورزند، تنها خود مردم اند که با تشکیل نهادهای مردمی، به یاری یکدیگر برمی خیزند.

بشر در ایران نیز منتشر شده است. کردستان از دیر باز از توسعه نیافتگی رنج می برد. به علت عدم وجود کارخانه ها و سرمایه گذاری ها و موانعی که برای استخدام جوانان و فارغ التحصیلان کرد وجود دارند، آمار بیکاری بسیار زیاد است، چنان که استاندار کردستان در سال ۹۴ اعلام کرد که آمار بیکاری در این استان ۲۸ درصد است که این، پس از بلوچستان محروم و فقر زده، بالاترین میزان بیکاری در ایران است.

جوانان کردستان که هیچ گونه چشم انداز روشن و امیدوارکننده ای برای آینده خود نمی بینند، ناچار برای کارپایی به تهران و دیگر شهرهای بزرگ مهاجرت می کنند. آمار پناهندگان کرد به کشورهای اروپایی بیش از سایر نقاط ایران است. یکی از رهبران آیین یارسان در کرمانشاه به عنوان اعتراض به مقامات استان اعلام کرده است که "پسران ما از بیکاری کشور را ترک کرده اند و دختران در خانه مانده اند. اگر برای بیکاری جوانان چاره ای نیاندیشید اکثر جوانان ما کشور را ترک خواهند کرد". در موج بزرگی از پناهندگان که سال گذشته به اروپا رسیدند عده کثیری از آنان از پیروان آیین یارسان بودند.

بدون اغراق می توان ادعا کرد که بیش از نیمی از کارگران ساختمانی در تهران و شهرهای بزرگ را جوانان و میانسالان کرد تشکیل می دهند که از فرط بیکاری در کردستان باین کار روی آورده اند.

یکی از پیامدهای بیکاری در کردستان، روی آوردن به حرفه سخت و خطرناک کولبری است. بیشتر کولبران ساکنان شهرها و روستاهای مرزی اند و به مبادله کالا بین ایران و اقلیم کردستان می پردازند. پس از ایجاد دولت اقلیم کردستان و رونق اقتصاد کاذب و شکننده آن، مبادلات مرزی افزایش یافت و گروه های زیادی راه کوههای صعب العبور و خطرناک را در پیش گرفتند.

کولبران با کوله بارهایی بین ۵۰ تا ۱۰۰ کیلو باید ساعتها و گاهی روزها راه های توانفرسا را طی کنند تا بتوانند با دستمزدی ناچیز به میان خانواده نگران و چشم براه خود بازگردند. بعضی از کولبران از اسب و قاطر برای حمل بار استفاده می کنند و برای تقویت و بالابردن تحمل این حیوانات ودکا را با آب مخلوط می کنند تا این حیوانات با نوشیدن آن بتوانند سرما و راه طولانی را تحمل کنند. بهمین قبادی کارگردان فیلم "زمانی برای مستی اسبها" این صحنه را به خوبی به تصویر کشیده است.

یکی از کولبران در مصاحبه ای می گفت که "من این اسبم را مانند فرزندم دوست می دارم، زیرا تنها سرمایه زندگی من و خانواده ام همین اسب است. در حالی که هزینه خرید روزانه فقط هندوانه برای اسبهای خانواده رفسنجانی صدها هزار تومان است". یکی از اعمال زشت و غیر انسانی پاسداران، کشتار اسبهای کولبران است که با تمسخر و خنده به اسبها شلیک می کنند و افزون بر کشتن یک حیوان، سرمایه خانواده ای را نیز بر

## بازنشستگی پیش از موعد زنان، گامی در جهت حذف آنان از چرخه اقتصاد

### نیره انصاری

کس یا کسانی انتظار داشته‌است و این که اساساً مسئول تدوین برنامه اصلاحات پارامتریک برعهده چه دستگاهی است؟ آیا غیر از این است که قوه مجریه و به تبع آن وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی و معاونت زیر مجموعه آنها بایستی احکام لازم را تنظیم و توسط دولت در برنامه ششم توسعه تسلیم مجلس شورای اسلامی می نمودند؟

قوه مجریه در سال ۱۳۹۵ لایحه احکام برنامه ششم ۳۵ ماده‌ای را تسلیم مجلس شورای اسلامی نمود که در بسیاری از احکام به ویژه احکام همپایوند با اصلاحات اداری کشور نه "ماهیت برنامه ای" داشته و نه "ماهیت توسعه ای".

در چنین وضعیتی بر حسب قاعده مجلس اسلامی باید بر اساس "تشخیص" خود، که تناظر دارد بر دفاع از حقوق مردم و با پیگیری خواست های ایشان، موادی را در برنامه ششم توسعه برای مدیریت این موضوع مطرح نموده و بر آن تأکید ورزد، اگرچه از منظر حقوقی وظیفه دولت بوده است که این اقدام را به سرانجام رساند.

در حقیقت و از بُعدی دیگر می‌توان بیان داشت که ابعاد اجتماعی این حکم و تأثیر آن در تربیت فرزندان و کودکان این سرزمین که با توجه به تصویب این حکم از نعمت بیشتر حضور مادر در کنار خود بهره مند می‌شوند نیز باید توسط کارشناسان این حوزه مورد نقد و بررسی قرار گرفته و تأثیر آن بر استحکام و بنیان خانواده و موارد و موضوعات همپایوند با آن نیز مطرح نظر قرار گیرند.

بدین اعتبار و نظر به آنچه در پیش گفته شد، قوه مجریه و مجلس شورای اسلامی (قوه مقننه) موظف اند تا در سیاست گذاری، حقوق آحاد مردم را مورد توجه قرار دهند و نگذارند این شائبه ایجاد گردد که قوای مجریه و مقننه تنها حقوق مادران شاغل به عنوان بخشی از زنان جامعه را مورد محاسبات خود قرار داده اند و ایضا به منظور تحقق عدالت و برخورداری تمام آحاد جامعه از منابع عمومی کشور، باید از حقوق آن دسته از مادران که شغل اصلی خود را تربیت فرزندان قرار داده‌اند نیز مورد پاسداشت واقع شده و سازوکارهای ضرور و لازم در این راستا را با پیش‌بینی های همه جانبه به منصفه ظهور گذارند.

فراتر از این می‌توان گفت که تصویب این لایحه، پروژه ی بیکارنمودن و حذف زنان از چرخه اقتصاد و در نهایت خانه نشین کردن آنان است.

زنان در زمان اشتغال، افزون بر حقوق مبنای کسور بازنشستگی از فوق‌العاده های "غیر مستمر و موقتی" مانند اضافه کار و دیگر امتیازها و فوق‌العاده های حقوق برخوردار می شوند.

همچنین کسور سهم کارفرما نیز از محل منابع عمومی توسط دستگاه مربوطه پرداخت می گردد. بدین سان، درست است که افزایش تقاضا به منظور بازنشستگی به استناد ماده ۹۷ ممکن است هزینه‌هایی را به صندوق های بازنشستگی تحمیل نماید، اما باید توجه داشت که بر اساس گزارش های صندوق های بازنشستگی، اکثر این صندوق ها هم‌اکنون ۸۰ تا ۱۰۰ درصد از منابع مورد نیاز برای حقوق بازنشستگی را از محل "منابع عمومی" تأمین می نمایند و ایضا حقوق کارمندان دستگاه‌های اجرایی نیز از همین محل تأمین می گردد. معنا این که، هر دو هزینه از یک محل تأمین می شود. بر این اساس قطع پرداخت فوق‌العاده های "غیرمستمر" زمان اشتغال و کسور سهم کارفرما ناشی از خروج از خدمت این افراد، ممکن است در برخی موارد منجر به کاهش هزینه های پرسنلی (حقوق شاغلان و بازنشستگان) دولت گردد، زیرا این افراد در صورت ادامه خدمت تا رسیدن به سابقه ۲۵ سال از کلیه مزایای دوران اشتغال برخوردار خواهند بود که با بازنشستگی این افراد این بخش از هزینه‌ها کاهش خواهند یافت.

دقت و امعان نظر به این نکته ضروری است که با توجه به نرخ پایین بهره وری در دستگاه‌های اجرایی کشور و عدم تناسب حقوقی زمان اشتغال با میزان بهره وری افراد، این امر می‌تواند در مواردی کاهش هزینه های عمومی را به همراه داشته باشد.

در این خصوص حجت میرزائی، معاون اقتصادی وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی، بیان داشته است: "با تمام هشدارها و تجمعات اعتراضی بازنشستگان، انتظار داشتیم اصلاحات پارامتریک در برنامه ششم توسعه محقق گردد؛ اما اتفاقات معکوسی رخ داد".

همچنین در این باره معاون سرمایه های اجتماعی مرکز زنان اظهار داشت: "قانون یادشده در سال ۹۰ به پیشنهاد نمایندگان مجلس شورای اسلامی به مدت ۵ سال تمدید شد و در سال گذشته بدون سنوات ارفاقی قابل اجرا بوده است که به نوبه خود امتیاز قابل توجهی برای بانوانی که تمایل به بازنشستگی با بیست سال سابقه خدمت را دارند محسوب می گردد".

وی افزود که "... موضوع تصویب بازنشستگی پیش از موعد بانوان به صورت قانون دائمی و پیش‌بینی سنوات ارفاقی برای بانوانی که دارای سه فرزند و بیشتر باشند را از طریق لایحه ای تسلیم مجلس نموده و دنبال خواهد کرد".

حال آن که با توجه به گفته معاون اقتصادی وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی، این پرسش متبادر به ذهن می‌گردد که او از چه

به موجب پیشنهاد نمایندگان و با استناد به تبصره ۱ از ماده ۹۷ قانون برنامه ششم توسعه که به تازگی تسلیم شورای نگهبان (نهادی موازی با مجلس اسلامی) شده است، حکمی است که به پیشنهاد نمایندگان مجلس شورای اسلامی مطرح گردیده که ابتداء دارد بر این که "کلیه دستگاه ها، سازمان ها، شرکت های دولتی و نهادهای عمومی غیر دولتی تابع صندوق های بازنشستگی اعم از کشوری و تأمین اجتماعی موظفند تا با درخواست بازنشستگی بانوان شاغل که دارای حداقل بیست سال سابقه خدمت اند، بدون محدودیت سنی موافقت نمایند".

میزان محاسبه حقوق آنها نیز بر اساس تعداد سال‌های کارکرد و مشروط بر "پرداخت حق بیمه" آنان خواهد بود.

در پی این حکم نظریه‌ها و دیدگاه‌های گوناگونی از سوی ذینفعان، مقامات دولتی، نمایندگان مجلس شورای اسلامی و کارشناسان پیرامون این امر مطرح گردیده است.

این در حالی است که اکنون زنان شاغل در دستگاه‌های موضوع یاد شده که تحت پوشش بیمه های سازمان تأمین اجتماعی اند، می‌توانند به استناد تبصره ۴ از ماده ۷۶ قانون تأمین اجتماعی با داشتن ۲۰ سال سابقه کار و ۴۲ سال سن به "شرط پرداخت حق بیمه" با ۲۰ روز حقوق بازنشسته شوند.

بنابراین، در خصوص بیمه شدگان تأمین اجتماعی رویداد تازه‌ای به وقوع نبیوسته است. تنها عاملی که موجب گردید تا زنان شاغل تحت پوشش این صندوق تمایلی به استفاده از این ظرفیت قانونی نشان ندهند، این بود که دستگاه اجرایی توسط ماده ۱۰۳ قانون مدیریت خدمات کشوری که حداقل سابقه کار برای بازنشستگی زنان را ۲۵ سال تعیین می کند، از پرداخت پاداش پایان خدمت [منع شده است و بنابراین این شاغلان زن باید] تا رسیدن به سابقه ۲۵ سال انتظار بکشند!

به استناد ماده ۱۰۳ قانون مدیریت خدمات کشوری، زنان شاغل در دستگاه‌های اجرایی می‌توانند با ۲۵ سال سابقه و بدون شرط سنی و با احتساب ۲۵ روز حقوق بازنشسته گردند.

بر این اساس با تصویب این حکم زنان شاغل می‌توانند ۵ سال زودتر و البته با کسر ۵ روز از حقوق شان بازنشسته شوند، زیرا به رغم قانون بازنشستگی پیش از موعد، که در سال گذشته مدت اجرای آن پایان یافت، به موجب ماده ۹۷ مصوبه برنامه ششم توسعه، سال‌های ارفاقی به این افراد تعلق نمی‌گیرد و از این حیث نمی‌توان ادعا نمود که این حکم بار مالی قابل توجهی به صندوق های بازنشستگی تحمیل نماید، اگرچه که حداقلی از بار مالی برای آن قابل تصور است.

مطالب بیشتر در این زمینه:

- سهم نابرابر دیه زن و مرد: ۲۰۱۵/۱۱/۲۴ میلادی

- افزایش مرخصی زایمان زنان: ۲۰۱۳/۸/۱۶ میلادی

<https://www.facebook.com/nayereh.ansari>

## آیا سياهكل اجتناب پذير بود؟

مریم سطوت



آورد.

**نتایج واقعه سياهكل چه بود؟**  
سازمان چريکهای فدایی خلق پس از آغاز مبارزه مسلحانه موفق شد اعتماد نیروی روشنفکری و جوان زمان خودش را بدست آورد. آن ها رهبری این جریان یعنی رهبری سازمان چريک های فدایی را پذیرفتند. شاید بتوان گفت که در محافل روشنفکری و دانشجویی کشور در یک دوره چريکهای فدایی خلق (و سازمان مجاهدین در بین نیروهای مذهبی) به نیروی بلامنازع تبدیل می‌شود.

**واکنش روشنفکران در سال‌های اولیه تشدید دیکتاتوری و تسلیم و سرکوب سازمان‌ها و جریان‌های سیاسی با یاس و ناامیدی همراه است اما در نیمه دوم دهه چهل این واکنش تغییر جهت میدهد و بتدریج روحیه جدیدی در فضای روشنفکری ایران منعکس می‌گردد و بتدریج غلبه می‌کند**

چريکهای فدایی خلق، امید به تغییر را در میان جوانان زنده کرد و «امید» این نیروی جوان را به حرکت درآورد. روحیه مقاومت و روحیه گفتن "نه" به دیکتاتوری را بسط و گسترش داد. نشان داد که ایران جزیره آرامشی که شاه می‌گفت نیست. عملیات مسلحانه نشان داد که دیکتاتوری با همه ابهتش قادر به کنترل همه چیز نیست و آن رعب و وحشتی را که ساواک ایجاد کرده بود ضربه زد.

چريکهای فدایی خلق نوع دیگری از سیاست ورزی را سنت گذاشت. سیاستمدارانی که حرف و عملش یکی است. آن چه می گویند خود انجام می‌دهند، سیاستمدارانی که برای گفته های‌شان هزینه می پردازند، سیاستمدارانی که برای مقام و برای رسیدن به امکانات وارد سیاست نشده اند. همین امروز هم سیاستمدارانی این گونه مانند آقای منتظری، آقای موسوی مورد احترام اند. زیرا که این نوع سیاست ورزی مورد تأیید جامعه است.

سياهكل بعنوان یک عملیات نظامی نمی‌توانست پیروز گردد. نه روستاهای ایران ظرفیت حمایت از چريک ها را داشت و نه جنگل های ایران قدرت حفظ و گسترش عملیات نظامی را. عملیات مسلحانه در شهرها ادامه یافت ولی چريکهای متشکل در خانه های تیمی چند ده نفر بودند. در حالیکه جریان اعتراضی روشنفکری جوانان و ...

ادامه در صفحه ۱۳

ماهی سیاه کوچولو به نگارش در می‌آورد. خصوصیات این ماهی جستجوگر و پرسشگر است. به صحبت ها یا نصیحت مادر قانع نیست. او ارمان خواه است می‌خواهد به دریا برسد، او شجاع است و ترسی از حوادث میان راه ندارد و می‌داند که برای این جستجوگری باید هزینه سنگینی بدهد. حتی جانش را بر سر آرمانش بگذارد. ساعدی در تئاتر چوب بدستان ورزیل این پیام را می‌دهد که حرف بس است. سیابوش کسرایی در مجموع شعر خانگی می‌نویسد "سگ رامی شده ایم، گرگ هاری باید". شاملو این روحیه روشنفکر را در شعر "دریا نشسته سرد یکی شاخه از سياهی جنگل بسوی نور فریاد می‌کشد... بازگو می‌کند. اینها همه در زمانی است که هنوز ایده عمل مسلحانه شکل نگرفته و هیچ یک از آنان به مبارزه مسلحانه معتقد نیستند.

در این سال ها این روانشناسی در واکنش های روشنفکران و دانشجویان ایران منعکس شده و جنبشی رادیکال علیه دیکتاتوری شکل می‌گیرد. فکر "باید حرکت کرد، باید عمل کرد" در محفل ها و گروه ها غلبه می‌کند آنها را به سوی اقدامات رادیکال سوق می‌دهد. امید به سوی تغییری دمکراتیک از دست رفته است. در ایران و جهان ضرورت مبارزه مسلحانه علیه رژیم‌های دیکتاتوری پذیرفته می‌شود. شکل گیری این جنبش همزمان با شکل گیری یک جنبش رادیکال سیاسی فرهنگی روشنفکری دانشجویی در سراسر جهان است.

**محدود کردن بررسی جریان فدایی به عملکرد چريک های مسلح که در بدترین حالت به شش نفر تقلیل یافته و کلا در هر مقطع به چند ده نفر محدود است، خطاست. مشخصه مبارزه جوانان و روشنفکران دهه پنجاه مبارزه جویی و رادیکالیسم آنان است و نه مبارزه مسلحانه**

در اروپا، آمریکا و آمریکای لاتین جوانان و روشنفکران تحولات بنیادین سیاسی فرهنگی را طلب میکنند و به میدان آمده و در اشکال رادیکال مبارزاتی این خواست را منعکس می‌کنند.

سياهكل در چنین شرایطی اتفاق می‌افتد. جنبش شکل گرفته که سر سیاسی ندارد. عمل سياهكل و شکل گیری سازمان چريکهای فدایی خلق پاسخگویی به این ضرورت است. سازمان چريک های فدایی خلق موفق می‌شود محافل و گروه های متفاوت را متحد کند و به زیر پرچم مبارزه ای رادیکال علیه دیکتاتوری گرد

حدود نیم قرن از واقعه سياهكل می‌گذرد. امروز سياهكل و چريکهای فدایی خلق بخشی از تاریخ‌اند. در بررسی هر حرکت تاریخی ابتدا باید شرایطی را که به وقوع آن پدیده انجامید مورد بررسی قرار داد و سپس به تحلیل نتایج آن پرداخت. واقعه سياهكل یک پدیده اتفاقی و ناگهانی نبود. ده‌ها گروه دانشجویی روشنفکری به این نتیجه رسیده بودند که راه مبارزه با رژیم شاه دست بردن به اسلحه است. عملیات سياهكل به وسعت در کشور منعکس شد و جوانان خواسته خود را در این حرکت منعکس دیدند. اگر گروه جنگل در آنروز موفق نمی‌شد در سياهكل مبارزه مسلحانه را آغاز کند، این عملیات در جای دیگر و توسط کسان دیگری شروع می‌شد. در جنگل های شمال، یا کوههای بویبر احمدی یا در شهر... سازمان چريکهای فدایی خلق در طی سال ۵۰ تا حدنابودی ضربه خورد.

**جنبش روشنفکری جوانان دهه پنجاه بخشی از یک جنبش جهانی است که در تمامی کشورهای اروپا و آمریکا و آمریکای لاتین وجود دارد. مشخصه آن در سراسر جهان اعتراض رادیکال به شرایط موجود است**

همه چريک‌ها کشته یا دستگیر شدند. تنها چند تن از اعضای سازمان زنده ماندند ولی با پیوستن همان گروه‌های پراکنده مجدداً سازمان خود را بازسازی نمود و رشد کرد.

برای فهم واقعه سياهكل باید به شرایط سیاسی اجتماعی شکل گیری آن پرداخت. رفرم‌های ابتدای دهه چهل نه تنها با گشایش سیاسی همراه نشد بلکه فضای سیاسی کشور بسته تر و فشار بر مخالفان افزایش یافت. واکنش روشنفکران در سال‌های اولیه تشدید دیکتاتوری و تسلیم و سرکوب سازمان‌ها و جریان‌های سیاسی با یاس و ناامیدی همراه است اما در نیمه دوم دهه چهل این واکنش تغییر جهت میدهد و بتدریج روحیه جدیدی در فضای روشنفکری ایران منعکس می‌گردد و بتدریج غلبه می‌کند. روحیه ای که مبارزه رادیکال علیه دیکتاتوری را توصیه می‌کند. شکل گیری این روانشناسی را در مقالات و نوشته های آنزمان می‌توان به روشنی دید. صمد بهرنگی این روانشناسی را در کتاب

## آیا سياهكل ...

ادامه از صفحه ۱۲

دانشجویان ایران چند ده هزار نفر را شامل می‌شد. این مجموعه چند ده هزار نفری در مبارزات سیاسی، دانشجویی، سندیکایی و در فعالیت های فرهنگی ادبی هنری شرکت دارد. محدود کردن بررسی جریان فدایی به عملکرد چریک های مسلح که در بدترین حالت به شش نفر تقلیل یافته و کلا در هر مقطع به چند ده نفر محدود است، خطاست. مشخصه مبارزه جوانان و روشنفکران دهه پنجاه مبارزه جویی و رادیکالیسم آنان است و نه مبارزه مسلحانه. کما اینکه در همان دوران چریکی کم نبودند کسانی که این روش مبارزه را رد می‌کردند اما در درون این جنبش باقی ماندند.

**برای فهم واقعه سياهكل بايد به شرايط سياسي اجتماعي شکل گيري ان پرداخت. رفرم‌های ابتدای دهه چهل نه تنها با گشایش سياسي همراه نشد بلکه فضای سياسي کشور بسته تر و فشار بر مخالفان افزایش یافت**

## نفي جنبش جوانان و روشنفکران دهه پنجاه، چرا؟

جنبش روشنفکری جوانان دهه پنجاه بخشی از یک جنبش جهانی است که در تمامی کشورهای اروپا و آمریکا و آمریکای لاتین وجود دارد. مشخصه آن در سراسر جهان اعتراض رادیکال به شرایط موجود است. این جنبش مانند هر جنبش اعتراضی حاوی عناصر متضادی است. می‌توان بخشی از آن را تأیید و بخشی را مورد نقد قرار داد. در اروپا، آمریکا و آمریکای لاتین تمامی تحلیل گران بر دست آوردهای مثبت این جنبش تأکید می‌نمایند. در ایران در سال‌های اخیر بخش بزرگی از تحلیل گران نه تنها نقد بلکه کل این حرکت را رد می‌کنند.

جریان‌هایی که کل این حرکت را مورد حمله قرار می‌دهند عبارتند از: ۱. بخشی از نیروها و مطبوعات وابسته به رژیم؛ به نظر می‌رسد چهل سال پس از انقلاب، در شرایطی که خطر شکل گیری یک جنبش چریکی پارتیزانی رژیم را تهدید نمی‌کند، حمله و تخطئه فداییان، و تلاش برای ارائه یک تصویر بغایت منفی از مبارزات آن زمان منطقی نباید از اولویت برخوردار باشد. علت و زاویه برخورد این نیروها، بیم آنان از حرکات اعتراضی رادیکال است. فداییان و روشنفکران دهه پنجاه جلوه بارزی از "نه" گفتن به سرکوب و فشار بودند و کسانی که می‌کوشند از فداییان چهره منفی ترسیم کنند، نه مبارزه چریکی و مسلحانه آنان بلکه نفي این وجه از حرکت را مورد نظر دارند.

۲. بخش عمده معتقدان به رژیم پادشاهی، روشنفکران و نیروهای ضددیکتاتوری دهه پنجاه را در فروپاشی رژیم گذشته و روی کارآمدن جمهوری اسلامی مسئول می‌دانند. آنان چهل سال بعد از سرنگونی رژیم هنور مایل نیستند خطاهای آن رژیم را بپذیرند. هنوز در یادآوری آنروزها فشار سنگین نیروی سرکوب بر نیروهای چپ و روشنفکران منتقد را فراموش می‌کنند. مایل نیستند بیاد آورند همان روحانیتی که توسط رژیم برای مبارزه با روشنفکران منتقد و کمونیست تقویت می‌شد، نیروی اصلی سرنگونی رژیم و شکل دهی حکومت اسلامی بود.

۳ بخشی از پرحرارت ترین منتقدان جنبش روشنفکری جوانان دهه پنجاه، متعلق به همین جنبش‌اند. اگر در رابطه با دو نیرو مخالفت بالا گاه هیستریک آنان با آن جنبش قابل توضیح و فهم است اما نفي کامل و تند این جنبش توسط نیروهایی از درون این جنبش به بررسی پیچیده تری نیاز دارد. اگر تلاش‌های گروه اول و دوم عمدتاً با بی اعتنائی جوانان و فعالین سیاسی اجتماعی مواجه می‌شود، نظرات این بخش بیشتر مورد توجه قرار می‌گیرد. گروه اول و دوم عمدتاً بر اساس نوشته‌ها و تحلیل های این بخش استدلال‌ها و حملات خود را تبیین می‌کنند. تمامی عناصر منفی ای که توسط مخالفین این جنبش مورد تأکید قرار می‌گیرد، در کشورهای آمریکای لاتین بشکل مشابه و در برخی موارد شدیدتر وجود داشته است. جنبش های چریکی در این کشورها زودتر از فداییان شکل گرفته و تاریخ طولانی تری داشته است. در آن جا عملیات مسلحانه و خشونت آمیز از ایران گسترده تر بوده است. مواضع تند علیه کشورهای غربی و بخصوص آمریکا حتی تندتر از روشنفکران آن نسل در ایران است.

**چریکهای فدایی خلق نوع دیگری از سیاست ورزی را سنت می‌دانند. سیاستمدارانی که حرف و عملش یکی است. آن چه می گویند خود انجام می‌دهند، سیاستمدارانی که برای گفته های‌شان هزینه می پردازند، سیاستمدارانی که برای مقام و برای رسیدن به امکانات وارد سیاست نشده اند**

اما در آمریکای لاتین نه تنها بازمانده های روشنفکران آن نسل بلکه مخالفین آن حرکت همه با تمجید از تلاش روشنفکران و جوانان آن نسل یاد می‌کنند. چند تن از بازماندگان آن نسل منجمله یکی از رهبران توپوماروها نامدارترین جریان چریکی آن دوران در سال‌های اخیر پست ریاست جمهور را بدست آوردند.

در بزرگترین کشور آن منطقه یعنی برزیل عکس جوانی خانم روسف رییس جمهور کشور، در دادگاه زمانی‌که بجرم عضویت در

سازمان چریکی محاکمه می‌شود بعنوان یک افتخار در زندگیش منتشر می‌گردد. فضایی که در ایران در تمامی سال‌های اخیر علیه جنبش روشنفکری جوانان نسل پنجاه وجود داشته یا آنچه در اروپا نه آمریکا و بخصوص در آمریکای لاتین وجود دارد متضاد است. در ایران بخشی از روشنفکران در یادآوری آن دوران به خطاهای نظری عملی آن نسل که واقعی هم هست تأکید دارند اما در آمریکای لاتین بر پیگیری، پایداری و فداکاریهای آنان در مبارزه علیه دیکتاتوری تکیه می‌کنند.

مبارزه علیه دیکتاتوری های نظامی در آمریکای لاتین به نتیجه رسید. پس از برکناری دیکتاتورها، انتخابات آزاد و دموکراسی در این کشورها حاکم شد و تا به امروز تداوم یافته است. در ایران سرنگونی حکومت شاه به قدرت گرفتن روحانیت، تداوم دیکتاتوری، جنگ، اعمال فشار فرهنگی به اقشار مدرن جامعه و تصفیه و سرکوب همه دگر اندیشان منجر شد. مبارزات روشنفکران سالهای دهه پنجاه با وجود سرنگونی رژیم شاه به موفقیت نینجامید. نیروهای حاکم آنان را یک به یک سرکوب کردند.

**جنبش روشنفکری جوانان دهه پنجاه بخشی از یک جنبش جهانی است که در تمامی کشورهای اروپا و آمریکا و آمریکای لاتین وجود دارد. مشخصه آن در سراسر جهان اعتراض رادیکال به شرایط موجود است**

اگر در اروپا و آمریکا دستاوردهای مبارزه اعتراضی جوانان- روشنفکران قابل سنجش است در ایران این دستاوردها تحت الشعاع انقلاب اسلامی قرار گرفت و آن عناصر فرهنگی که روشنفکران آن نسل برای آن می‌کوشیدند، در ابعاد وسیعتری بازسازی شد. روشنفکران آن نسل شکست خوردند و شکست سیاسی در تداوم خود با شکست فرهنگی همراه شد.

روشنفکران نسل ما در مبارزه سیاسی فرهنگی شان در آن زمان شکست خوردند و این شکست طبیعی است که در تلفی و روانشناسی نیروهای شرکت کننده در این مبارزه منعکس شود. زیر سوال بردن جنبشی که علیه دیکتاتوری مبارزه می کرد با تکیه بر این یا آن نقد واقعی در نظر و عمل آنان انعکاس این شکست است. پدیده ای که در آمریکای لاتین وجود ندارد. در آنجا هیچ کس از اینکه علیه دیکتاتوری مبارزه کرده بشیمان نیست و همه بر پایداری و فداکاری آن نسل در برابر دیکتاتوری های نظامی تکیه دارند. طبیعی است که در بحث های نظری تاریخی این یا آن وجه ایده های مطرح در آنزمان را که مشابه ایران بوده مورد بررسی و نقد قرار می‌دهند ولی کلیت آنرا به زیر سوال نمی برند و اینکه در جوانی خود به آن جنبش تعلق داشته اند را افتخار و نه سرشکستگی می‌دانند.



## "چنان نماند و چنین نیز هم نخواهد ماند!" به بهانه آزادی زندانیان سیاسی شاه در آستانه انقلاب

محمد اعظمی

به بار نشیند. هر چند که سردمداران بعدی، که با وعده پاسداری از عدل و آزادی به قدرت رسیدند، خود کمر به سلاخی بی رحمانه عدل و آزادی بستند. به خود می گویم ای کاش سران اصلی حکومت ایران، آنانی که زندان شاه را دیده بودند و عمدتاً، حدود یکسال قبل از انقلاب، با نوشتن ندامتنامه از زندان آزاد شدند نیز، این فیلم را می دیدند و به سرنوشت محتوم خود مکت می نمودند. دوست داشتم می فهمیدم که پس از دیدن این فیلم نسبت به سرنوشت خود چگونه می اندیشند.

این فیلم مرا به فضای سیاه سرکوب می برد و همزمان دریچه نور را در مقابل دیدگانم می گشاید و امید به رهایی را در دلم، زنده می کند.... مرا به گذشته های دور برد:

به خاطرمانده است که پس از چند ماه که در بی خبری و سکوت سنگین، بیم مرگ و نیستی را داشتم، یک دانشجو را پیش من انداختند که از هند تازه به ایران بازگشته بود. آن زمان روی بدنم آثار شکنجه مشهود بود و نمی توانستم به روی پاهای خود بایستم. وضعیت جسمی ام، بیش از خودم، دوستانم را می آزد. گویا برای ایجاد ترس او را پیش من آورده بودند تا با چشمانش جزای "سریچی از فرمان" را ببیند و عبرت گیرد. تا شاید به منویات ناپاک آنها تن در دهد. این دوست دانشجو زمانی که نامم را شنید، گفت که در هند اعلامیه ای دیده است که در آن از من و یکی از خواهرانم، فرشته اعظمی، نام برده شده و از شرایط بازجویی و شکنجه های مان، نوشته اند. شنیدن این خبر حال مرا دگرگون کرد و چنان به من انرژی داد که گردش گرمای خون در درونم رگ گردنم را حس کردم. سر و صورتم از شدت هیجان داغ شد. معجزه آسا بلند شدم و در "سلول" شروع به قدم زدن کردم.

از این که صدای ما در آن سکوت مطلق مدفون نشده و طینتی داشته است، نیرو گرفتم. تصور می کردم اگر در آن لحظات با آن تن مجروح مرا به زیر شدیدترین شکنجه ها بیاندازند، قادرم بدون کوچکترین واکنشی، تحمل کنم. منظورم از بیان این خاطره و مرور گذشته، توجه دادن به حال و روز زندانیان سیاسی در جمهوری اسلامی نیز هست. می خواهم اهمیت انعکاس طنین فریاد آنها و دفاع از حقوقشان را بار دیگر گوشزد کنم. به میزانی که صدای آنها در بیرون قوی تر منعکس شود به همان میزان مقاومت زندانی سیاسی در برابر استبداد افزایش می یابد. این فیلم در واقع آئینه ای است که اگر در آن نیک بنگریم، هم سرنوشت غم انگیز حاکمان و هم سرگذشت غرور انگیز زندانیان سیاسی را، می توان در آن، به عیان دید .

زندانیان زن تصمیم گرفته بودند که از زندان بیرون نیایند؛ بیرون هم نیامدند و شب را در زندان ماندند و فقط فردای آنروز، هنگامی که خبر آزادی بدون مقاومت مردان را شنیده بودند، تصمیم به خروج از زندان گرفتند.

این فیلم کوتاه، در واقع لحظه آزادی زنان زندانی است. تعدادی از ما که جلو زندان برای استقبال حضور داشتیم، روز قبل آزاد شده بودیم. به رغم اینکه هنوز خبر آزادی زندانیان سیاسی رسماً توسط نشریات و رادیو و تلویزیون اعلام نشده بود و تنها "خبرگزاری های مردمی" دهان به دهان آن را منتشر کرده بودند، تعداد بسیار کثیری جلو درب زندان و خیابان های اطراف برای استقبال جمع شده بودند. خیابانها از جمعیت موج میزد. وسعت جمعیت قابل تصور نبود. در زندان زنان قصر، در روز آزادی، چهار تن از اقوام نزدیکم زندانی بودند. در این فیلم، زنان زندانی، با لباس فرم زندان بیرون آمده اند. در صحنه هایی که زنان در حال روبروسی حضور دارند، افسر معمارزاده، سوسن سرخوش (محکوم به ابد)، زاله احمدی (محکوم به ده سال)، مریم الهامی دیده می شوند. من و خواهرم، فریده اعظمی، که به ابد محکوم شده بود، پس از حدود ۵ سال در حالیکه فکر میکردیم هرگز دیداری نخواهیم داشت، به همدیگر رسیده ایم. در فیلم، این شوق ناباورانه دیدار، در بوسیدن و بوئیدن همدیگر، مشهود است. در کنار ما کیانوش اعظمی پسر عمویم، که در سن کمتر از ۱۸ سالگی از ۱۲۵۰ تا نزدیک انقلاب زندانی بود هم، دیده می شود .

این فیلم رویای "پایان شب سیاه سپید است" را به عنوان یک واقعیت، با قدرت تمام "در چشم جهانیان پدیدار می کند". این فیلم درست سه سال پس از آن فرمان ملوکانه ای گرفته شده است که حتی دو "حزب ایران نوین" و "حزب مردم ایران" هم، تحمل نشدند و به جای آن ها، "حزب رستاخیز ملت ایران" اعلام شد، و مردمی را نشان می دهد که به صحنه آمده اند تا فرمانی را که به انحلال ساواک و آزادی زندانیان سیاسی داده بودند، نظاره گر باشند. این فیلم مرا به سه سال پیش از آن تاریخ می برد و آن سخن شاه را یاد آورم می شود که گفت: "با عضویت در حزب رستاخیز را بپذیرید و یا بی وطن آید و ایران را ترک کنید" (نقل به مضمون).

اما هنوز سه سال از آن دستور شاهانه نگذشته بود که مردم به میدان آمدند و این فرمان به اخراج شاه از کشور دادند. این فیلم برایم طعم عطر میوه درختانی را دارد که بذر آن در برگ ریزان پائیز آزادی کاشته شد و در سکوت سرد زمستان استبداد، با فدا شدن صدها جان شیفته، محافظت گشت تا در بهار آزادی، بر شاخه های نورسته آن، عدالت و برابری، شکفته شود و

چند روز پیش این فیلم کوتاه را، دیدم. مربوط به روز آزادی زندانیان سیاسی در آبانماه ۱۳۵۷ است. فیلم را در "باغ موزه قصر" برای بازدیدکنندگان نمایش میدهند. موزه قصر همان زندان قصر است که هر گوشه اش برایم، یادآور خاطراتی است، تلخ و شیرین. برخی از این خاطرات، در آن زمان و در آن مکان، تلخ و دلهره انگیز بود، اما یادآوری آنها امروز، برایم شیرین و دل انگیز است؛ پنهان نمی کنم که امروز هم پس از حدود چهل سال، یادآوری ایستادگی ها در زیر تیغ زندانبانان شاه، در دلم شور و شوق زنده می کند .

شرایط سخت و دشوار زندان شاه آرام آرام سیری شد و صدای جنبش مردم، همان صدای "زندانی سیاسی آزاد باید گردد"، به گوش مقامات بلند پایه حکومت و خود شاه هم رسید. اما تقاضای مردم از شاه و دادخواهی از او، جای خود را به فرمان به شاه داد. فرمانی که راه به سربیزی او چنان بست، که ناگزیر درب زندان ها با قدرت تمام به روی مردم گشوده شد.

پیش از آزادی از زندان در آبانماه ۱۳۵۷ زمره هایی در زندانها به ویژه زندان زنان شکل گرفت که اگر هم بخواهند آزاد کنند، بیرون نمی رویم. این صدا در زندان مردان، به ویژه در "بند" محکومان بالای ده سال، بسیار ضعیف بود. شبی که فردایش ما را آزاد نمودند، صحبت ها و تحلیل های مختلفی وجود داشت. به خاطرمانده است که همراه با ابوالفضل موسوی، که در جریان جنگ ایران و عراق در تهران جان باخت، ستار کیانی، که در جمهوری اسلامی سینه مالمال از عشق اش با گلوله حاکمان از تیش ایستاد، و ناصر کاخساز، که خوشبختانه جان سالم به در برده و اکنون در خارج از کشور زندگی می کند، در گوشه راهرو بند چهار زندان شماره یک قصر، در باره موضوع آزادی از زندان بحث و گفتگو داشتیم. حتی در شب آزادی از زندان نیز، تصورمان این بود که به شکل محدود، تعدادی از زندانیان سیاسی شناخته شده را آزاد می کنند.

اما فردای آنروز زندانیان سیاسی در ابعاد نسبتاً گسترده ای آزاد شدند. ما را شبانه از زندان قصر بیرون انداختند. می گویم بیرون انداختند، چون نمی خواستند در طول روز آزاد شویم؛ گویا از استقبال گسترده مردم از زندانیان سیاسی در هراس بودند. گروه گروه ما را با شتاب از زندان با اتوبوس خارج کردند. در گروه ما زنده یاد صفر قهرمانی، هم بود. "صفر خان" که بیش از سی سال زندان کشیده بود، شهر تهران را که هیچ، حتی بسیاری از اعضای خانواده خود را هنگام آزادی نمی شناخت. در زندان زنان،

# آیا خامنه‌ای گفتمان اصلاح طلبی را خواهد پذیرفت؟

## فرخ نعمت‌پور



اصلاح طلبان که ارتباط با رهبری نظام را بعنوان بخش بسیار مهمی از تأثیرگذاری های خود بر فضای سیاسی کشور ارزیابی می کنند، از دست دادن آن را بسیار زیانبار می بینند.

ایجاد این کانال در واقع بنفع جریان اصلاح طلبی در کشور است، اما خامنه‌ای تا لحظه کنونی در هیچ سخن و نوشته‌ای از حقانیت این جریان دفاع نکرده است. جریان اصلاحات در واقع یک جریان منفور نزد آنان است، اما به علت عینیت حضور قوی آنان در جامعه و پیرامون حاکمیت، عملاً حذف ناشدنی.

رفسنجانی این توان را داشت زیرا که از موقعیت قوی، مناسب و حذف ناشدنی برخوردار بود. در واقع کانال رفسنجانی، یک کانال خودبخودی بود که ریشه در شخصیت و جایگاه او در نظام داشت، اما کانالهای دیگر نه تنها از این خصلت خودبخودی برخوردار نخواهند بود، بلکه اساساً از قیل نیاز به پذیرش خامنه‌ای دارند. این یعنی تغییر در نگرش او نسبت به اصلاح طلبان. در واقع اگر او این کانال یا کانالها را بپذیرد، در واقع این بار به گفتمان اصلاح طلبی در کشور، چه بخواهد چه نخواهد، رسمیت داده است.

اما راه دیگری هم متصور است. شاید برای ایجاد این کانال ارتباطی، خامنه‌ای خواهان دادن امتیازات بیشتری از طرف این جناح یعنی اصلاح طلبان بشود.

شرایطی که اصولگرایان روابط خوبی با خامنه‌ای دارند، یک آسیب برای زمین بازی اخلاقی در زیست سیاسی ارزیابی می کند.

اما سؤال این است که آیا خامنه‌ای، این امر، یعنی ارتباط مستقیم و به رسمیت شناختن جناح اصلاح طلب و گفتمان آن را در کشور خواهد پذیرفت؟

خیزش جناح تندرو در کشور به محورمداری احمدی نژاد، بزرگترین تلاش حاکمیت برای طرد جناح اصلاح طلب در کشور بود که نه تنها با موفقیت روبرو نشد، بلکه حاکمیت را با بحرانها و مشکلات جدی مواجه کرد؛ امری که بناچار باعث عقب نشینی حاکمیت شد و سرانجام اصلاح طلبان بتدریج بویژه بعد از انتخابات سال ۹۲ به صحنه سیاسی کشور فعالانه بازگشتند.

اما این بازگشت همواره مورد تردید جناحهای تندرو کشور و از جمله بیت رهبری هم بوده است، بنابراین آنان از همان ابتدا سعی در کنترل و حضور محدود آنان داشتند. واقعیت این است که بیت رهبری همیشه در بهترین حالت با دلخوری به این جریان نگرسته است.

حال با مرگ رفسنجانی که تنها کانال ارتباطی موثر این جناح با رهبری بوده، موقعیت اصلاح طلبان از لحاظ تأثیرگذاری بر بیت رهبری بشدت نزول کرده است. امری که نگرانی آنان را بشدت برانگیخته است.

محمدرضا تابش، عضو شورای عالی اصلاح طلبان، از تلاشهای اصلاح طلبان برای تماس مستقیم و نزدیک با آیت الله خامنه‌ای بعد از مرگ رفسنجانی گفت. هرچند در همان جا اذعان می دارد که در حقیقت رفسنجانی رابطه ارگانیک و تعریف شده‌ای با جریان اصلاحات نداشت.

طبق خبرگزاری 'آرمان فردا' او گفته است:

- بسیاری از چهره‌های اصلاح طلب که مورد شناخت رهبری نیز هستند، ملاقات و ارتباط با ایشان دارند، اما این ارتباط نزدیک نیست و ما در صدد هستیم که این ارتباط برقرار شود،

- قطع ارتباط اصلاح طلبان با حاکمیت بزرگترین صدمه این جناح سیاسی است و باید پذیرفت که در صورتی می توان به گسترش اندیشه اصلاح طلبی اهتمام ورزید که اصل این گفتمان از سوی حاکمیت پذیرفته شود و اصلاح طلبی به عنوان روشی برای اصلاح مشکلات امروز جامعه از جمله مشکلات اقتصادی و اجتماعی به رسمیت شناخته شود.

محمد رضا تابش نبود این ارتباط را در

## وعده‌هایی ...

ادامه از صفحه ۸

سوی ترامپ است که چین مدتهاست که مرزها را درنور دیده و در خود آمریکا مستقر گشته است. اعلام افزایش تعرفه گمرکی بر اجناس وارداتی از جمله چینی نیز، دلیلی است بر "تدقیق محل" جنگ اقتصادی از آسیای جنوب شرقی به خاک آمریکا. در اینجا اما عامل مهم دیگری نیز عمل می کند. چین بزرگترین دارنده اوراق بهادار آمریکاست، که حدود ۱,۲۴ تریلیون دلار برآورد می شوند. جالب این نکته است که با خروج آمریکا از پیمان تجاری ماوراء اطلس، عملاً کشورهای منطقه در برابر چین، بی پشتیبان مانده اند. از جمله این کشورها ژاپن است که اتفاقاً پس از چین، دومین دارنده اوراق بهادار آمریکا محسوب می‌شود.

روشن است که ژاپن نه تنها تحت هیچ شرایطی خواهان درگیری با چین نخواهد شد، چه بسا روابط اقتصادی خود را با چین هرچه بیشتر گسترش دهد. در عرصه سیاسی، اظهار نظر ترامپ در مورد پذیرش وجود چین تائیه، در واقع تدارک روبرویی است که هر لحظه می تواند به تنش شدید میان ۲ طرف منجر گردد. مستقر کردن تجهیزات سنگین دفاعی در جزایر مورد مناقشه و نیز در نزدیکی مرزهای روسیه، حکایت از نگرانی چین از سیر تحولات در ماه‌های آتی می کند.

در رابطه با روسیه، به نظر می رسد که ترامپ قصد دارد، با دادن امتیاز سیاسی به روسیه، از جمله در مورد اکراین و سوریه، از یکسو و از سوی دیگر برقراری رابطه دوستانه با پوتین، روسیه را از متحد فعال در ارتباط با چین، به نظاره‌گر منفعل تبدیل نماید. هر چند راست افراطی در روسیه در جشن و شادمانی آمدن ترامپ همه امکانات خود را بکار گرفته است، اما پیوند روسیه با چین، فقط در «حسن همجواری» خلاصه نمی‌شود، وجود پیمان شانگهای، از یکسو، حمایت چین از روسیه در نیبوستن به تحریمها، روابط اقتصادی عمیق میان ۲ کشور، احساس خطر از رخنه داعش به مناطق مسلمان نشین هر ۲ کشور، ماهیت و ابزار مبارزه با تروریسم چین و روسیه را با آنچه که ترامپ در نظر دارد، متفاوت می سازد.

قطعاً رابطه آمریکا با کشورهای قدرتمند اروپا، از جمله آلمان و فرانسه، و نیز رابطه آمریکا با همسایگانش چه در شمال و چه در جنوب، هم متأثر از و هم تأثیرگذار بر موضوعات یاد شده در سطور بالا، خواهند بود. بررسی این روابط و امکان پیش‌بینی روندها، به علت روابط بسیار تنگاتنگ بویژه اروپا با آمریکا، نیازمند زمان و موضع‌گیری‌های متقابل آمریکا و اروپا در قبال مسائلی خواهد بود که پاسخی مشترک و مشخص از هر ۲ طرف را خواهد طلبید.

دوران ترامپ و ترامپیسیم، مانند هر پدیده دیگری، همان‌گونه که آغازی داشت، پایانی هم خواهد داشت. اما آنچه که موجب نگرانی است، صفت به ظاهر "غیر قابل پیش‌بینی" است که به ترامپ داده می‌شود. بنظر می‌رسد که کاربرد این صفت، بیشتر پنهان کردن آتشی است که زیر خاکستر "تصمیمات غیرمنتظره" نهفته است. وجه تمایز ترامپ با اوباما و بسیاری دیگر از روسای جمهور که همانا انجام وعده های انتخاباتی است، اما انجام وعده هایی از قبیل "آمریکا برای آمریکاییان" که دستاوردی به غیر از تفرقه، حتی در میان خود مردم آمریکا را نیز به دنبال نخواهد داشت، شاید در کوتاه مدت "موفقیت‌هایی" را هم در پی داشته باشد، اما جامعه بشری و خود جامعه آمریکا نیز، در تاریخ معاصر، درس‌های سنگینی از شعارهایی اینچنین گرفته‌اند و اجازه نخواهند داد که تاریخ، آن‌هم در شکل مضحک "ترامپ و ترامپیسیم" تکرار گردد.

## رفیق محمد تقی افشانی از میان ما رفت

### دینز ایشچی



شهر کوچک ما حتی دبیرستانی که تا سال دوازده را داشته باشد، نداشت. جوانانی که به مدرسه می رفتند، اگر می خواستند دیپلم بگیرند، به دانشسرا یا دانشگاه بروند، باید به ارومیه می رفتند. از این نظر جوانانی که می خواستند تحصیلات خویش را ادامه دهند، باید صاحب همت بالائی می بودند. این جوانان همگی به باغهای اطراف شهر که همگی شهر را در دل خود گرفته بودند، می رفتند و تا غروب آفتاب زیر درختان سرسبز به درس خواندن می پرداختند. وقتی در خیابان های شهر قدم می زدند، بیشتر از گلهای بهاری طراوت و زیبایی را به شهرمان به ارمغان می آوردند. آنهایی که موفق می شدند به دانشگاه راه یابند، نه فقط انگشت شمارانی بودند که الگوی همه نوجوانان و جوانان و نسل های بعدی بودند، بلکه الگو و سمبل آینده برای نسل هایی بودند که در پوسته شهرک کوچکی به نام "نقده" زندانی شده بودند.

ارتباطات با شهرهای اطراف از جمله ارومیه چندان ضعیف بود که این جوانان فقط در عید نوروز، و بار دیگر همزمان با تعطیلی مدارس در آخر بهار، قادر بودند به شهرمان برگردند. ارتباط با تهران و تبریز به مراتب کمتر و سخت تر بود. به همین خاطر وقتی این جوانان همزمان با رسیدن عید نوروز به شهر خود باز می گشتند، با خود آغاز بهار را به ارمغان می آوردند. با فقهه های آنها در کوچه ها و تنها خیابان اصلی شهر طراوت گلها شکوفا می شد و رودخانه "گادار چائی" با لیخنه غرور آمیزی بر لب از آنها استقبال می کرد.

شهرک کوچک دور افتاده ما سهم خویش را از جنبش فرقه دموکرات آذربایجان، جنبش چپ و جنبش مصدق و ملی شدن نفت را تجربه کرده بود. تقی هم از اولین دانشجویان جوانی بود که شهر ما پرورده و به دانشگاه فرستاده بود و همه شهر به وجودشان افتخار می کرد. وقتی این دانشجویان به شهر باز می گشتند، نه فقط از دنیای خارج از محیط کوچک ما برای اهالی تشریح می کردند، بلکه آنها در این مورد که آینده سرنوشت مردم چگونه باید باشد حرف می زدند. گفته های آنها نه فقط با تبلیغات شاهنشاهی در تناقض بود، بلکه خطرات زیادی از طرف ساواک آنها را تهدید می کرد.

وقتی که جنبش چریکی اولین محفل های خود را تشکیل می داد تا در ادغام تکاملی خویش به سازمان چریک های فدائی خلق ایران فراروید، تقی جزو اولین اعضای محفل بهروز دهقانی، علیرضا نابدل و دیگران شاخه آذربایجان و تبریز بود. وی پس از شرکت در عملیات نظامی دستگیر شد. ابتدا به اعدام، سپس با یک درجه تخفیف به حبس ابد محکوم گردید. تا آنجائی که من مطلع ام، بعدها در زندان از اولین کسانی بود که از مشی چریکی فاصله گرفت و به مشی مبارزه توده ای روی آورد.

به دنبال دستگیری اش، در شهر ما محفل دیگری متأثر از مبارزه او و متشکل از چندین دانشجو، معلم و دانش آموز تشکیل می گردد، که آنها هم قبل از آن که قادر باشند عملیاتی انجام دهند، دستگیر شده و هر کدام به چندین سال زندان محکوم می گردند. این دستگیری ها نه فقط شهر ما را کاملاً به شهری سیاسی تبدیل می کند، بلکه بخش قابل توجهی از آنهایی را که انگیزه فعالیت در عرصه سیاسی داشتند را به سمت جنبش فدائیان سوق می دهد. قسمت قابل توجهی از دانشجویان بعدی شهر ما پیروان جنبش فدائی شدند.

وقتی که تقی، پس از گذشت هشت سال تحمل زندان سیاسی و شکنجه های ساواک، در سال پنجاه و هفت از زندان آزاد شد، در شهر کوچک ما عملاً تعطیل عمومی اعلام شده بود و همه شهر یا با ماشین به استقبال فرزند شفیفته جان خود رفته بودند، یا این که در دروازه ورودی شهر منتظر بودند تا از وی استقبال کرده و وی را تا دم خانه شان بدرقه کنند. پدر و مادر پیر او دل به دلشان نموده بود و فقط می خواستند پس از سالهای طولانی فرزند خویش را در آغوش بکشند، به دور از این هیاهو در خانه منتظر فرزند خویش به انتظار نشسته بودند.

نوجوانان مدارس، معلمان و کارمندان و دانشجویان شهر با پلاکارهای خود و شعارهایی که تنظیم کرده بودند، ماشین تقی را که به آهستگی حرکت می کرد، تا دم کوچه هدایت کردند. شعارها در حمایت از زندانی فدائی، فداکاری های ایشان، آزادی و عدالت اجتماعی سروده می شدند. وقتی تظاهرات و استقبال به دم در خانه ایشان رسید، تقی از ماشین پیاده شد و بر نقطه نسبتاً بلند تپه ماندی رفته و ایستاد تا چند کلامی با مردم صحبت کند. سالهای طولانی زندان رنگ چهره اش را به رنگی بین سفید و خاکستری تبدیل کرده بود. چنه کوچک و نسبتاً ضعیف اش شاید در اذهان بعضی از کسانی که فکر می کردند "فدائی خلق" باید انسانی خارق العاده باشد، غیر عادی به نظر می رسید. آثار شکنجه ها بر چهره و جسم نهی اش نمایان بود.

مثل همیشه خنده همیشگی بر لبانش بود و چشمان پر مهرش هر غریبه ای را به سوی خود جذب می کرد. مهر بیکران او به انسان و انسانیت قادر بود هر انسانی را در قلب خویش به مهمانی پذیرا باشد. وی همه شعارهایی را که در حمایت و

فدردانی از "فدائی قهرمان، دکتر محمد تقی افشانی" سروده بودند، شنیده بود. مردم تمام شهر فرزند خلف خویش را بصورتی مختصر "تقی" صدا می زدند. دکتر تقی بالاخره میکروفون را بدست گرفت. صحبت های وی طولانی نبود. پس از تشکر از مردم شهر بخاطر مهر و محبتشان، با تأکید فراوان گفت که "قهرمان اصلی من نیستم. قهرمان اصلی شما اید که درهای زندان ها را شکستید و زندانیان سیاسی را آزاد کردید". قهرمان اصلی مردم اند، نه قهرمانان مجرد فدائی. وی خودش را قهرمان مردم نمی دانست، بلکه خود را باورمند به قدرت مردمی و نقش تاریخ ساز مردم می دانست.

نکته دومی که از سخنرانی آن روز او بخاطر می آورم، اشاره اش به قدرت طبقه کارگر صنعتی آگاه و سازمانیافته بود. وی به اعتصابات کارگران صنعت نفت که نه بر پایه خواسته های صنفی، بلکه همگی بر پایه خواسته ها و شعارهای سیاسی دست به اعتصاب طولانی زده بودند، اشاره کرد. وی باز هم با تأکید جدی روی به مردم کرده و گفت: "اعتصابات کارگران صنعت نفت را نگاه کنید که چگونه با بستن شیرهای نفت کمر نظام سلطنتی را خم کرده و در نهایت شکستند".

پس از آن یک بار او را در مقر کردستان سازمان فدائیان، در حالت گفتگویی که بیشتر به بحث جدی با "رفیق محمد" بود، دیدم. در یکی دو مراسمی که بچه های فدائی شهر ما در روزهای انقلاب ترتیب داده بودند، از تقی هم دعوت کرده بودند تا در آن شرکت کند.

من اشعاری از سعید سلطانپور و سیاوش کسرائی را، که خصوصاً برای او انتخاب کرده بودم، در آن مراسم خواندم.

بعد از انقلاب تقی از طرف بچه های فدائی به شورای شهر معرفی شد که در آن نمایندگان حزب دموکرات کردستان، کومله، فدائیان خلق و نیروهای ملی مذهبی طرفدار آقای شریعتمداری اشتراک داشتند. تقی به عضویت در شورا انتخاب شد. تلاشهای او قادر نبود تا از ماجراجوئی های تشنج آفرین نیروهای افراطی ناسیونالیستی بکاهد، ...



## کاروان اعدام در جمهوری اسلامی را سر بازیستان نیست

اعدام ۸۷ نفر در ماه ژانویه: هر ۹ ساعت یک اعدام



حقوق بشر ایران، ۱۲ بهمن ماه ۱۳۹۵: آمار جمع آوری شده نشان می‌دهد در ماه اول از سال ۲۰۱۷ حکومت ایران ۸۷ نفر را اعدام کرده که شامل اعدام دو نوجوان و ۶ نفر در ملا

عام نیز می‌شود.

در طی ماه ژانویه مرکز پژوهش و آمار سازمان حقوق بشر ایران موفق به ثبت ۸۷ اعدام در نقاط مختلف ایران شده که از این میان تنها ۱۹ اعدام از سوی منابع رسمی اعلان شده‌اند. اکثر این اعدام شدگان با اتهامات مربوط به مواد مخدر به اعدام محکوم شده بودند. حکم ۶ تن از کسانی که در این ماه در ایران اعدام شدند در ملا عام و در حضور مردم اجرا شده است. همچنین دو نوجوان که در هنگام ارتکاب جرم زیر ۱۸ سال سن داشتند به اتهام قتل عمد در شهرهای کرمان و تبریز اعدام شدند. بر اساس پژوهش‌های سازمان حقوق بشر ایران به‌طور معمول در ماه‌های پیش از انتخابات در ایران تعداد اعدام‌ها افزایش چشمگیری پیدا می‌کند و در یکی دو هفته منتهی به آن ناگهان متوقف می‌شوند. این نگرانی وجود دارد که اعدام‌های بیرویه در ماه ژانویه نیز آغاز موج بزرگی از اعدام‌ها در ایران باشند و پس از پایان جشن‌های مربوط به دهه فجر از سر گرفته شوند. سازمان حقوق بشر ایران خواهان توجه جامعه جهانی بخصوص کشورهای اروپایی به معضل اعدام در ایران است و از تمام کشورهای پیرو رابطه دیپلماتیک با این کشور دارند می‌خواهد که توقف احکام اعدام را در صدر خواسته‌های خود از مسئولان ایرانی بگذارند. محمود امیری مقدم سخنگوی سازمان حقوق بشر ایران در این خصوص گفت: "در یک ماه گذشته هر ۹ ساعت شاهد یک اعدام بوده‌ایم که این شامل دو نوجوان بزهکار و ۶ اعدام در ملا عام بوده است... این اعدام‌ها با عدم واکنش جامعه جهانی زمینه را برای اعدام‌های بیشتر در ماه‌های منتهی به انتخابات هموار می‌کنند".

### کارشناسان سازمان ملل: ایران برنامه‌ریزی برای اعدام متهم نوجوان حمید احمدی را متوقف کند

به گزارش جامعه‌ی دفاع از حقوق بشر در ایران (عضو فدراسیون بین‌المللی جامعه‌های حقوق بشر)، گروهی از کارشناسان حقوق بشر سازمان ملل شامل عاصمه جهانگیر (گزارش‌گر ویژه وضعیت حقوق بشر در ایران)، آنیس کالامار (گزارش‌گر ویژه اعدام‌های فراقضایی، فوری یا خودسرانه)، آقای نیلز یلیز، گزارش‌گر ویژه شکنجه و دیگر رفتارها و مجازات‌های ظالمانه، غیرانسانی یا تحقیرآمیز، و یینام داویت میزور (رئیس کمیته‌ی حقوق کودک)، در ژنو از جمهوری اسلامی ایران خواستند فوری برنامه‌ریزی را برای اعدام متهم نوجوان حمید احمدی در روز شنبه ۴ فوریه (۱۶ بهمن) متوقف کند. این سومین بار است که حمید احمدی به سوی اعدام می‌رود. در دو بار گذشته، اعدام او در آخرین لحظه منتهی شد.

آقای احمدی در سال ۲۰۰۹ (۱۳۸۸) در سن ۱۷ سالگی به اتهام وارد کردن ضربات مهلک چاقو به مرد جوانی در دعوایی بین پنج پسر جوان در سال ۲۰۰۸، به اعدام محکوم شد. دادگاه حکم را بر اساس اعتراف او صادر کرد که او بنا به گزارش‌ها زیر شکنجه و بدرفتاری در کلانتری و با محرومیت از وکیل و تماس با خانواده‌اش اظهار کرده بود.

کارشناسان حقوق بشر سازمان ملل گفتند: «بر اساس اطلاع ما، در پرونده‌ی حمید احمدی، تضمین‌های صریح محاکمه‌ی عادلانه و موازین دادرسی مندرج در عهدنامه‌های بین‌المللی حقوق بشر رعایت نشده، ادعای شکنجه و اعتراف دریافتی زیر فشار را در نظر نگرفته‌اند و تحقیقاتی در این زمینه انجام نداده‌اند».

کارشناسان تأکید کردند: «تمام حکم‌های اعدام مغایر با تعهدات بین‌المللی دولت و به‌ویژه محکومیتی که بر اساس اعتراف دریافتی زیر شکنجه صادر می‌شود، غیرقانونی اند و معادل اعدام خودسرانه به شمار می‌آیند».

با وجود این، دیوان عالی کشور ایران که در نوامبر ۲۰۰۹ (آبان ۱۳۸۸) حکم اعدام را به دلیل تردید در باره‌ی شهادت چند شاهد اصلی نقض کرده بود، در نهایت یک سال بعد آن را تأیید کرد. آقای احمدی پس از تصویب مقررات صدور حکم در مورد نوجوانان در قانون مجازات اسلامی در سال ۲۰۱۳ (۱۳۹۲)، دوباره محاکمه شد، اما در دسامبر ۲۰۱۵ (آذر ۱۳۹۴) دادگاه کیفری استان یک بار دیگر او را به اعدام محکوم کرد.

کارشناسان سازمان ملل گفتند: «جای تأسف شدید است که از آغاز امسال باز هم برای اعدام نوجوانان برنامه‌ریزی می‌شود و این اعدام‌ها حتا به میزان بی‌سابقه‌ای به اجرا درمی‌آیند». آنها افزودند: «روز ۱۷ ژانویه ما در مورد اعدام نوجوان دیگری دخالت کردیم. پس از آن مطلع شدیم که دو نوجوان دیگر در تاریخ ۱۵ و ۱۸ ژانویه (۲۶ و ۲۹ دی) اعدام شده‌اند. آرمان بحر آسمانی و حسن حسن‌زاده در زمان ارتکاب جرم اتهامی که به اعدام محکوم شده بودند، کمتر از ۱۸ سال داشتند».

این کارشناسان تأکید کردند که «موازین بین‌المللی به‌صراحت صدور حکم اعدام و اجرای آن را در مورد اشخاص زیر ۱۸ سال ممنوع کرده‌اند. ایران باید یک بار و برای همیشه با پایان دادن به اعدام متهمان نوجوان تعهدات بین‌المللی خود را رعایت کند». آنها اعلام کردند: «برنامه‌ریزی برای اعدام حمید احمدی باید فوری متوقف و حکم اعدام او لغو شود. به علاوه، اعدام نوجوانان باید بدون تأخیر به تعلیق درآید».

### رفیق محمد تقی...

ادامه از صفحه ۱۶

ناچار او به ارومیه کوچ کرد و در آنجا به کار طبابت آغاز کرد، تا خانواده خویش و پدر و مادر اش را حمایت کند. پس از آن او فقط ناظر جریانات سیاسی بود و خود از فعالیت مستقیم سیاسی دست کشید.

برادر تقی قول داده است تا در باره جزئیات زندگی او بصورتی مفصل تر توضیحاتی بنویسد. به خاطر اهمیت امر، بیان جزئیات تاریخی کارها و مبارزات او را به عهده نامبرده می‌گذارم. از آنجائی که من خود جزو نوجوانانی بودم که تحت تاثیر مبارزات تقی و رفقایشان به جنبش فدائی پیوستم، تا این حد آگاه ام که او جزو صاحب نظرانی در زندان بود که نظریش در حمایت از جنبش توده‌ای در مقابل مشی چریکی از ورز قابل توجهی برخوردار بود.

آنچه که امروز مرا از همه بیشتر دل آزرده می‌کند، سکوت غیر قابل توصیف بخش اعظم پیش کسوتان سازمان های فدائیان خلق در مورد برخی از پیش کسوتان شهید یا از دست رفته دیگر جنبش فدائی است. وقتی که فدائی شهید غلامحسین رستمی که سال شصت و سه در زندان شهید شد، در سال پنجاه و هشت هر موقع به خانه دانشجویی ما در تهران می آمد از بحث هایش در جلسات سازمانی با مجید، حیدر و دیگران صحبت می کرد. بعد از دستگیری و زیر شکنجه کشته شدنش، هیچ اسم و نشانی از او در هیچ جایی مشاهده نمی شود. این بی مهری شامل رفیق جواد "علیرضا اکبری شاندریز" مسئول دوم شاخه کردستان سازمان در سال های اول بعد از انقلاب نیز می شود. خون علیرضا اکبری شاندریز به همان اندازه خون علی اکبر صفائی فراهانی گلگون بوده و در راه آرمان های پاک جنبش فدائی بر زمین ریخته شده است. دکتر محمد تقی افشانی هم جزو اولین فدائیان زنده بنیانگذار سازمان بود که بصورتی گمنام زیست. به قول برادرش خیلی از ماجراهای تاریخی فدائیان خلق را در سینه خویش نهان کرده و بصورت فدائی گمنام از میان ما رفت. می گویند یکی از دلایل مبتلا شدن ایشان به بیماری زودرس "پارکینسون" شکنجه های هولناک بعد از دستگیری در زندان ستمشاهی بوده است. یادش گرمای باد.

# عصیت نسل نوین قدرت مداران در کاخ سفید

فرخ نعمت‌پور



جدیدی می شود. فاز غلیانهای اجتماعی و گسترش التهاب های توده‌ای.

تجربه فاشیسم آلمانی نشان می دهد که برای غلبه‌پیدا کردن بر چنین وضعیتی دو راه وجود دارد، یا رژیم جدید عقب می نشیند و ساقط می شود، یا این که باید دست به سرکوب مخالفان بزند و جامعه را بسوی یک جامعه بسته، بیشتر هدایت کند. در هر دو صورت ما شاهد تلاطمات شدید اجتماعی و سیاسی خواهیم بود. نیز باز همین تجربه آلمان نازی نشان می دهد که دست یازیدن به جنگهای خارجی، به بخشی از برنامه مسلط شدن بر بحرانهای درونی یا برون فکنی آنان تبدیل می شود. البته این بار، دیگر بحث بر سر جنگهای محدود منطقه‌ای نخواهد بود، آن طور که پنتاگون در برنامه خود برای دهه نود میلادی در قرن گذشته داشت. برعکس، ما در این موارد با جنگهای گسترده تر و در ابعاد فرامنطقه‌ای روبرو خواهیم بود.

مصادفهای تاریخی در این مورد فراوان اند. برای نمونه به عصیت فاشیستهای آلمانی در تاریخ نگاه کنید، بطور مثال در فیلم "برهنه در میان گرگها"، که بخوبی بازسازی شده است. عمق عصیت که در کینه نسبت به دگراندیشان و یهودی ها ریشه دارد، در فاشیسم آلمانی موج می زند. یا به ملاها، آخوندها و خطبه‌خوانهای تندرو مساجد و نمازجمعه‌ها نگاه کنید، آنگاه که سخن بر سر زنان است.

**پرفسور روانشناس سوئدی 'سون تورگنسن'، ترامپ را یک فرد خودشیفته معرفی کرده است. او می گوید برای کشوری که قدرت بسیار اقتصادی، سیاسی و فردی خودشیفته زمام امور آن را بدست داشته باشد**

عصیت رابطه مستقیم با تندروی در عرصه سیاست و ایدئولوژی دارد. اما مورد طرح 'سپاسگزاری' نیز از همه جالبتر، زیرا که فراتر از بی مسئولیتیهایی جمهوری اسلامی در عرصه روابط بین المللی، انتظار سپاسگزاری، باز ارتباط با همین عنصر عصیت و تندروی دارد. یکی از مقامات قبلی دولت اوباما چه خوب گفت هنگامی که اعلام کرد که هدف از برجام بازدارندگی ایران از دستیابی به سلاح اتمی بوده است، و نه قدردانی ایران از آمریکا.

اما چرا این چنین، عصیت و معیارهای غیر سیاسی وارد عرصه برخورد سیاسی در کاخ سفید شده اند؟ در جواب می توان گفت که هدف نزد دولتمداران جدید آمریکائی، تهییج توده‌ای در افکار عمومی آمریکاست. هیتلر را بیاد بیاوریم که چگونه با عصیت خاص خود سخنرانی می کرد و در همین سخنرانی ها با حمله به یهودیها و کمونیستها و طرح مسائل اخلاقی، به تهییج احساسات مردم دست می یازید. سلاحی که در شرایط آن روز آلمان، بخوبی کارساز بود و توانست نیروی عظیمی را پشت سر او و نازی ها جمع کند. واقعیت این است که در شرایطی که اوضاع اجتماعی بعلت تلنبارشدن فشارهای اقتصادی و مشکلات دیگر خودبخود عصی شده است، استفاده از همین عصیت در نوک قدرت می تواند یک نوع هماهنگی و یکدلی میان سیستم قدرت و جامعه ایجاد کند، و موقعیت کاربدستان جدید را استحکام جدید ببخشد.

فاجعه آنجاست که این عصیت بشدت مسری است و بعلت دوقطبی شدن شدید جامعه که در حقیقت از قبل اتفاق افتاده است، از طرف دیگر التهاب را در جامعه بالا می برد و بدین ترتیب جامعه وارد فاز

برون انداختن خبرنگاران از کنفرانسهای خبری و گفت و شنود با رسانه‌ها، قطع خشم آلود تماس تلفنی با نخست وزیراسترالیا، و از طرف دیگر، لغو سخنرانی یکی از حامیان افراط گرایی ترامپ در دانشگاه برکلی بعلت اعتراض دانشجویان و توقف دستور مهاجرتی ترامپ از طرف قاضی دادگاه فدرال در لس آنجلس، از جمله موارد رویدادهای درون جامعه آمریکاست با ظهور فردی به اسم ترامپ در تاریخ سیاسی این کشور.

واقعیت این است که آمریکا شرایط بسیار متناقض، پیچیده و خطرناکی را می گذراند.

اگر به این تصویر درونی جامعه آمریکا، فاکتورهای بیرونی را هم بیافزاییم، باز بیشتر می توان به عمق فاجعه پی برد. سخنان یکی از مقامات اروپائی و نقد شدید وی به ترامپ در خصوص این که ترامپ یک اروپای پاره و ضعیف می خواهد و پرنسیپهای غرب از جمله آزادی را به باد فراموشی سپرده است، و دادن هشدار نهائی از طرف مقامات جدید کاخ سفید به ایران، دو مورد دیگر اند که نشان از پیچیده‌تر شدن روابطه آمریکا با اروپا و حساستر شدن موضع گیری این دولت در قبال ایران دارند. یکی از مسئولین دولت ترامپ در مورد ایران گفت که این کشور باید در قبال برجام از طرف آمریکا سپاسگزار باشد.

**تجربه فاشیسم آلمانی نشان می دهد که برای غلبه‌پیدا کردن بر چنین وضعیتی دو راه وجود دارد، یا رژیم جدید عقب می نشیند و ساقط می شود، یا این که باید دست به سرکوب مخالفان بزند و جامعه را بسوی یک جامعه بسته، بیشتر هدایت کند**

واقعیت این است که آمریکا در عرصه روابط خارجی شرایط دگرگونه و نامتعارف تری را تجربه می کند.

اما آنچه که در تمامی این رویدادها و فاکتورها قابل توجه است نوع رفتار عصی خود ترامپ و مسئولان دولتی وک است. برخورد خشم آلود، هل دادن خبرنگاران به بیرون از جلسات، گفتن جملاتی از قبیل "از کشور من برو!" از طرف اسکورت‌های ترامپ به آنان، نشان از آن دارند که از صدر تا ذیل عمدتاً کسانی در کاخ سفید نشستند که از لحاظ شخصیت روانی نه تنها تعادل ندارند، بلکه بشدت متغیر و تهاجمی اند. این شخصیت تهاجمی و نامتعادل رابطه مستقیم با نگرش سیاسی آنان دارد که ریشه در تمایلات راسیستی، زن ستیزی، خارجی ستیزی و حتی فاشیستی دارد.

**برخورد خشم آلود، هل دادن خبرنگاران به بیرون از جلسات، گفتن جملاتی از قبیل "از کشور من برو!" از طرف اسکورت‌های ترامپ به آنان، نشان از آن دارند که از صدر تا ذیل عمدتاً کسانی در کاخ سفید نشستند که از لحاظ شخصیت روانی نه تنها تعادل ندارند، بلکه بشدت متغیر و تهاجمی اند**

این که ترامپ و سرنویشت او به چه راهی خواهد رفت، کاملاً بستگی به چگونگی نوع برخوردهای او در آینده و پیش رفتن روندهای اعتراضی در جامعه آمریکا دارد. منطقاً باید انتظار این را داشته باشیم که در ماه های آینده، تلاطمات سیاسی و اجتماعی در درون جامعه آمریکا بیشتر گسترش پیدا کنند.

\*\*\*

پرفسور روانشناس سوئدی 'سون تورگنسن'، ترامپ را یک فرد خودشیفته معرفی کرده است. او می گوید برای کشوری که قدرت بسیار اقتصادی، سیاسی و نظامی دارد خوب نیست که فردی خودشیفته زمام امور آن را بدست داشته باشد؛

و این خودشیفتگی، چقدر کاراکنر آشنای دیگری است در بحث رابطه میان عصیت و نوع و شیوه تفکر سیاسی و ایدئولوژیکی.

## "چنان نماند و ..."

ادامه از صفحه ۱۴

از انقلاب ۵۷ سال ها گذشته است. خاطرات گذشته در ذهنم گم شده اند. با دیدن این فیلم برخی خاطرات فراموش شده لایه های زیرین حافظه ام، یادآورم شد:

پس از تاسیس حزب رستاخیز در پایان سال ۱۳۵۳، فضای سیاسی در بیرون و در زندان تنگ تر و بسته تر شد. در سال ۱۳۵۵ فشار و سرکوب به نقطه اوج خود رسید. امکانات زندان را محدود و محدودتر کردند و ساواک، زندان های سیاسی را بر اساس میزان محکومیت زندانیان، تفکیک نمود. زندان شماره یک قصر، هشت "بند" داشت. نقطه اتصال این هشت بند را "زیر هشت" می گفتند که هر ضلع آن به یک بند وصل بود و دفتر رئیس زندان نیز آنجا بود. محکومان ده سال به بالا تا ابد را در بندهای ۲ و ۵ و ۶ نگهداری می کردند.

زندانیان برای شکستن روحیه زندانیان سیاسی به انواع حیل متوسل می شدند. یکی از فشارها این بود که هر ساله چند نفر از زندانیانی که به نظرشان بی خطر بودند با گرفتن تعهد از آنها، به عنوان "نادم" به مناسبتی مرتبط با شاه مثل چهارم آبان و یا برای مصارف تبلیغاتی برون مرزی، نظیر روز جهانی حقوق بشر، آزادشان می کردند. برای آزاد کردن آنها زندانیان را به محوطه حیات زندان، میفرستادند و رئیس و یا مقام بالاتری از مسئولان زندان، طی سخنانی نام زندانیان آزاد شده را اعلام می کردند. یک بار در بندهای مختص زندانیان زیر دادگاه، به شکلی روسای زندان به برنامه آزادی این تیب زندانیان، حالت جشن داده بودند. چنین برنامه هائی را زندانیان سیاسی نمی پذیرفتند. در سال ۱۳۵۵ و با تشدید سرکوب ها، خبر رسید که می خواهند برنامه ای برای خرد کردن روحیه زندانیان سیاسی محکومیت بالا، برگزار کنند. حمله به این سنگر و فتح کردن آن توسط زندانیان، معنایش درهم شکاندن مرکز مقاومت زندان بود. چون در این بندها بیشترین زندانیان با تجربه و فعال و مقاوم نگهداری می شدند.

این موضوع زندانیان سیاسی را به شدت تحریک نمود و در نهایت تصمیم جمعی این شد که "به هر قیمت مقاومت باید کرد". طرح های مختلفی پیشنهاد شد(۱). از سازماندهی حمله به مقامات زندان هنگام سخنرانی و بیرون انداختن شان از بند تا اعتراضات فردی. در نهایت قرار شد هر کس به ابتکار و تشخیص خود واکنش نشان دهد. آگاهانه کوشیدیم خبر مقاومت جمعی ما به گوش مقامات زندان برسد. صبح زود، پیش از شروع برنامه، تعدادی از زندانیان سیاسی را به "زیر هشت" فراخواندند. حدوداً فکر می کنم ده تا دوازده نفر را صدا زدند. پیش از ورود به سلول های انفرادی به بهانه تفتیش بدنی اما برای تحقیر، ما را لخت می کردند. (۲) ما هم تن ندادیم. به همین خاطر به زور مشت و لگد ما را لخت کرده تا تفتیش بدنی کنند. به یادم مانده است که شورتم، در جریان

لخت کردن، به دلیل مقاومت، تکه تکه شد. دو روز بعد در سلول انفرادی، متوجه شدم که دور کمرم یک کتش خالی وجود دارد. پس از برنامه انتقال ما به انفرادی، زندانیان از زندانیان خواسته بودند به حیات زندان بروند. که در آنجا هم مقاومت شد و فکر می کنم چهار یا پنج نفر دیگر را هم به انفرادی آوردند. -بیشتر از این تعداد نیز، انفرادی ها جا نداشت- آنها را هم همگی با سر و صورت زخمی روانه انفرادی کرده بودند.

این مقاومت برنامه آنان را به هم زد. ما پس از چند روز به زندان عمومی باز گردانده شدیم. جالب است که بدانید که از میان تقریباً حدود ۱۵ نفری که به انفرادی منتقل شدند تنها دو نفر غیر چپ وجود داشت (۳). تقریباً بقیه افراد تا آنجا که در خاطرمان مانده، همگی چپ بودند؛ چنگیز احمدی، جوان آرام و دلیری بود که در جمهوری اسلامی اعدام شد، ستار کیانی، علی خاوری، محمد رضا شالگونوی، نقی حمیدیان، بهرام براتی، قدرت کردی، من و چند نفر دیگر که نامشان فراموش شده است از جمله این افرادند.

چند روزی پس از این ماجرا، در فضای سنگین سرکوب که به خاطر تجمع سه نفری هم، ما را بازخواست می کردند. چند نفر از ما- ستار کیانی، توکل اسدیان که در جمهوری اسلامی در زیر شکنجه قهرمانانه جان سپرد، مسعود تدین و من- در محوطه حیاط زندان کنار دیوار زیر آفتاب به ردیف نشسته و نسبت به چشم انداز و آینده خودمان در زندان بحث می کردیم. مسعود تدین در ارتباط با حزب توده زندانی شده بود و بقیه ما در چارچوب مشی مسلحانه دستگیر شده بودیم. در رابطه با چشم انداز و عاقبت زندانیان در زندان، ما سه نفر امکان بازگشت به جامعه و آزادی از زندان را ناممکن ارزیابی کردیم.

به یادم مانده که ارزیابی من این بود که: ما را زنده نمی گذارند و یکرز در زندان همه زندانیان سیاسی را به گلوله می بندند. البته این پیش بینی من در زندان شاه رخ نداد. به جای حکومت شاه اما، جمهوری اسلامی زندانیان را دسته جمعی قتل عام کرد و نشان داد که ظرفیت اش در آدم کشی بدون حد و مرز است- بقیه هم هیچ کدام چشم انداز رهایی از زندان نداشتند، اما مسعود گفت من فکر می کنم " حداکثر تا حدود سه سال دیگر انقلاب خواهد شد و ما با افتخار آزاد می شویم". چشمان هر سه نفر ما از این ارزیابی، گرد شد. خنده بر لبان مان نشست اما کسی اظهار نظری نکرد.

چنان به نظرم ارزیابی او یرت آمد که برای رد کردنش هم نیازی به سخن گفتن ندیدیم. زمانی که او رفت با خنده و تا حدی هم تمسخر خوش خیالی او را به مشی حزب توده ربط دادیم. می گفتیم " خوب توده ای است دیگه، خوش خیال نشسته تا مردم آزادش کنند" جالب است بدانید که اگر در همان زمان بلند گوی زندان هر کدام از ما، از جمله مسعود را برای ملاقات هم صدا می زد، اولین حدس و گمانه این بود برای کنار هم نشستن و صحبت کردن با هم ما را خواسته اند که تنبیه کنند. ارزیابی

مسعود در چنان فضای بیان شد.

زمان گذشت. آن شرایط خفقان و سرکوب به تدریج تعدیل شد و صلیب سرخ هم، پایشان به زندان باز شد. صدای جنبش مردم در آستانه انقلاب به گوش ما نیز رسید. بالاخره در سوم آبان ماه ۱۳۵۷ ما را شبانه از زندان آزاد کردند. من در جریان انقلاب و اکنون که این فیلم را دیدم، صحبت و ارزیابی مسعود عزیز یادآورم شد. من با دیدگان خود دیدم که "چنان نماند" و امروز تردید ندارم که "چنین نیز هم نخواهد ماند!"

\*\*\*\*\*

\*یکی از طرح ها برای مقابله با زندانیان، توسط هدایت سلطانه مطرح شد. او سازماندهی حمله دو یا سه هفته چند نفری از زندانیان به رئیس زندان و بیرون انداخت او و همراهانش با مشت و لگد به بیرون از زندان را پیشنهاد نمود. در این طرح می بایست به شکل هماهنگ به رئیس زندان و همراهانشان حمله صورت می گرفت. از آنجا که در طرح پیشنهادی من نقش فعال و موثری به عهده داشتم، بدون اینکه طرح را قبول داشته باشم با آن موافقت کردم. پیش خود فکر کردم مخالفت با طرح ممکن است برداشت خوبی در ذهن ها ننشاند.

اما این طرح در گفتگو با تعدادی از زندانیان، چپ روانه ارزیابی شد و رد شد. استدلال اصلی این بود که واکنش زندانیان به اقدام سازمانیافته ما، تند خواهد بود و تنبیه عمومی زندان را بدنیال می آورد. و این زندانیانی که با این شکل تند مبارزه توافق ندارند را به رویارویی با بقیه می کشاند و نتیجتاً جبهه مقاومت زندان نهایتاً تضعیف می شود. دلیل دیگری هم وجود داشت: عنوان می شد که این کار باعث می شود که همه زندانیان سیاسی درگیر ماجرائی شوند که در تصمیم گیری آن نقش نداشته اند. از زاویه بی توجهی آن حق و حقوق دیگران با آن مخالفت شد.

\*\*لخت کردن زندانیان به هنگام رفتن به سلول انفرادی از مقرراتی بود که در رابطه با زندانیان معتاد اجرا می شد. این مقررات برای جلوگیری از حمل مواد مخدر به سلول انفرادی انجام میگرفت و زندانیانی که به سلول انفرادی منتقل می شدند همه می بایست تفتیش بدنی شوند. اما زندانیان سیاسی را فقط زمانی که قصد آزار و تنبیه شان داشتند، لخت می کردند. زندانیان سیاسی نیز عموماً مقاومت می کردند و لخت شدن کامل را نمی پذیرفتند.

\*\*\*این دو نفر، ابوالقاسم سرحدی زاده و کاظم موسوی بجنوردی بودند، که با "حزب ملل اسلامی" فعالیت داشتند. هر دو در زندان شاه انسانهای شریف و مقاومی بودند. بعد از انقلاب و در ابتدا مسئولیت هائی در حکومت داشتند. گویا اکنون سرحدی زاده مغضوب حکومت و به حاشیه رانده شده است.

## سیری در حیات ...

ادامه از صفحه ۴

پارادایمی ترکیبی از مولفه‌های برنامه و سیاست، که منطق آن حکم می‌کند تا: دمکراسی در کشور بگونه‌ای هدفمند و پیوسته در همه جهات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آن پدید آید، قوام یابد و ژرفا بگیرد؛ محتوی محوری سیاست ملی در مبارزه استوار علیه استبداد مذهبی حاکم با هدف جایگزینی آن توسط دمکراسی و آزادی برای همگان برگزیده شود؛ مبنای مناسبات با همه احزاب و جریان‌های سیاسی کشور بر پایه پذیرش موجودیت همدیگر و رقابت دمکراتیک بین برنامه‌های پیشنهادی آنان قرار گیرد؛ و در امر حزبیت و زندگی حزبی نیز، پرنسیپ همخوانی عملکرد درون و برون حزبی با یکدیگر حاکم باشد و رفتار و مناسبات دمکراتیک درون سازمانی شرط مدیریت سالم حزبی فهم شود. درک درهم تنیدگی دمکراسی، آزادی، مدرنیته و عدالت اجتماعی؛ و با هم بودگی عدالت اجتماعی با آزادی، سوسیالیسم با دمکراسی، و پذیرش اینکه سوسیالیسم فقط بر پایه تداوم رشد و توسعه بنا شدنی است، عصاره همه آن تحولی باید فهمیده شود که سازمان در بستر این سالهای نوزائی از سر گذراند و مطابق با آن پوست انداخت. تاریخ دهه شصت سازمان، تاریخ درد فراموش نشدنی از دست دادن جان‌های بسیاری از عزیزان نیز است. تاریخ این دهه، دردا و دریغا که همچون دهه پیش از آن، با خون نوشته شد. دهه خون و جنایت شصت، با نام صدها نفر از یاران به خون نشسته اعضای فداییان خلق ایران (اکثریت) مدون است که سرفرازانه جان بر سر پیمان نهادند تا که آرمان‌های انسانی و شرافت‌مندانه فدائی خلق را پاس بدارند. اوج این کشتارها در آن دهه سیاه پس از به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی که هر سال آن مواردی از قتل فرزندان مردم از جمله فدائیان خلق را در خود ثبت دارد، به فاجعه ملی تابستان و پاییز سال خشم و جنایت ۱۳۶۷ برمی‌گردد که در آن، گروه بزرگی از اعضای سازمان به‌همراه هزاران فرزند مردم ایران به دستور آیت‌الله خمینی قتل عام شدند. داغ این دهه - همچون دهه پیش از آن - بر سینه تاریخ فدائیان خلق، حک جاودانه است.

### دهه سوم، دهه نهادینه شدن دمکراسی در سازمان

جنبش فدائی خلق در وجه پویای خود به ویژگی تاریخی عمل به باورهایش و اراده کردن بلاواسطه در اقدام به نهادینه کردن نو اندیشه‌هایش شهره است. پس، افکار جدید نیز می‌بایست که در زندگی

نوین سازمان مادیت می‌یافتند. چنین نیز شد. احساس مسئولیت در آن فرایند دگردیسی و در قبال تطبیق فکر با عمل، در سومین دهه حیات سازمان به نمایش درآمد. در طی این دهه، کوشش به عمل آمد تا خلأهای ناشی از نقد و نفی پاره‌ائی افکار و نظریات و نیز رفتارهای سیاسی و تشکیلاتی پیشین با اندیشه‌های نوین و رویکردهای تازه در امر سیاست و سازماندهی پر شود.

این دهه که با برگزاری نخستین کنگره سازمان با مضمون و پیام اعلام گسست آن از یک دوره طولانی از نحوه زیست و کردار گذشته‌اش و وعده ورود به زندگی تازه در نگاه و روش و امرساماندهی آغاز شد، با نهادینه کردن تشکیل کنگره‌های نویتی، حق حزبیت در سازمان را در تجلی واقعی اراده هر عضو حزب ثبت کرد و در گشایش میدان فکر و عمل آزاد او تثبیت نمود.

در این فرایند عمومی، هم روند بازسازی اعتمادهای تخریب شده بین سازمان با دیگر بخش‌های جنبش دمکراتیک ایران شتاب گرفت و هم اعضای سازمان متعهد شدند که در مناسبات درونی، زیست سازمانی را بر پایه پلورالیسم فکری و سیاسی در چارچوب چپ استوار کنند. سازمان در عرصه عمل سیاسی نیز، کوشید تا که ایستادن بر پرنسیپ مبارزه با استبداد و دیکتاتوری را با سیاست‌ورزی‌های متضمن مقصود و تاثیرگذاری‌ها بر روندهای جاری در آمیزد و در همین راستا، توانست که تجارب درخوری بدست آورد. گذر از موازین اعتقادی پیشین به موقعیت باورمندی چپ در مضمون و سیمائی دمکراتیک، و نشان دادن نگاه سوسیالیسم دمکراتیک به جای دیکتاتوری پرولتاریا، توضیح دهنده مضمون تحولات برنامه‌های سازمان در این دهه بود.

### ژرفش دستاوردها و به روز کردن سازمان

دهه چهارم حیات سازمان، دهه ژرفش دستاوردهای فکری و روشی آنست بر بستر تلاش برای تقویت پیوندهایش با تحولات اجتماعی و سیاسی جامعه ایران. ورود سازمان به میدان ابتکارات سیاسی بمنظور تحقق اتحادها و ائتلاف‌های ضرور در مقابله با استبداد و بنیادگرایی دینی، کوشش در راه اشاعه گفتمان دمکراسی و شناساندن اهمیت آن به مثابه محور وفاق ملی و تقویت جبهه جمهوریت سکولار در میان جهت‌گیری‌های سیاسی عمده در صفوف اپوزیسیون استبداد دینی، تلاش در راه برآمد نیرومند چپ دمکرات در میدان مبارزات اجتماعی ایران از طریق همسویی‌ها و همراهی‌ها بین فعالان این چپ، سوگیری در راستای اتحادها و پروژه‌های ناظر بر وحدت چپ دمکرات و سوسیالیست ایران برای تشکیل حزب

واحد چپ دمکرات ایران، حضور ضرور در کمپین‌های ضدتبعیض در حیات سیاسی و فرهنگی کشور، مشارکت هواداران سازمان در فرایند ایجاد و تقویت نهادهای مدنی بمثابة پایه برقراری و حفظ دمکراسی در کشور، و سرانجام برسازی و باز سازی مناسبات با نیروها و نهاد‌های غیر ایرانی در راستای منافع ملی و دمکراتیک مردم کشور، رقم زنده نوع زیست سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) در این دهه از زندگی سیاسی آن بوده است.

### و اکنون!

ژرفش دستاوردهای تاکنون بدست آمده، تداوم نوجویی‌ها و نوگرایی‌ها، پویائی در اندیشه و عمل، کاوش راه برای جوان کردن صفوف آن، - و همه اینها در متن وفاداری به آرمان‌های انسانی نخستین و همچنان معتبر جنبش "فدایی خلق" که مضمون و آرزوی محوری کوشندگان آن در همه سال‌های حیات این جنبش بوده است - در دستور کار روز سازمان است. سازمان با پیش از چهاردهه موجودیت، توان و ظرفیت خود برای همراهی با زندگی و تحولات فکری و سیاسی جامعه را نشان داده و متکی بر این واقعیت، برآنست تا همه تجربه اندوخته‌اش را در خدمت چپ دمکرات ایران قرار دهد. تلاش برنامه‌های، سیاسی و سازمانی سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت)، برای سر برآوردن چپی دمکرات با چهره‌ای متحد در صحنه اجتماعی - سیاسی ایران است، و توضیح دهنده اراده چپ دمکرات برای ورود به فردائی بهتر.

\*از ضمیمه برنامه مصوب کنگره سیزده سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

### آدرس پستی:

L.G.e.v  
Postfach 260268  
50515 Köln  
Germany

شماره حساب بانکی:

L.G.e.v: **دارنده حساب بانکی:**

شماره حساب: **۲۳۴۴۲۰۲۲**

کد بانک: **۲۷۰۵۰۱۹۸**

نام بانک:

Stadtsparkasse Köln-Bonn

IBAN: DE33 37050198 0022 442032

SWIFT-BIC: COLSDE33

آدرس تماس با پست الکترونیک: [karrooznamehi@gmail.com](mailto:karrooznamehi@gmail.com)